و حالا انتخاب

نفیسه ایمانی

با منا(نام اصلی مصاحبه شونده محفوظ است.) از طریق یکی از اساتید در دانشگاه آشنا شدم. 21 سال سن داشت و قرار شده بود خودش هر وقت فرصت داشت تماس بگیرد و زمان و مکان مصاحبه را مشخص کند. پس از چند هفته تماس گرفت و در دانشگاه قرار گذاشتیم. بعد از گپ اولیه ای که با او و دوستانش زدم، دوستانش هر یک به بهانه ای از ما جدا شدند و گفتگو با خود منا جدی تر پی گرفته شد. آرامش در گفتار و احساس رضایت از روش ها و نگرش های والدین و البته گاه انتقاد از فضای اجتماعی و سیاسی، برآورد کلی من از چند ساعت گفتگو با منا بود. موضوعی که برایم عجیب بود پرهیز او از دانستن درباره بدنش و مسائل جنسی بود که با توجه به آنچه خود از خانواده و فضای پرورشش می گفت به نظر استثنائی و نوعی ویژگی شخصیتی می رسید. در عین حال که طرز فکر نسبت آزادی خواهانه ای در مورد روابط و رفتارهای جنسی داشت، در عمل محافظه کار بود. در اواخر مصاحبه متوجه شدم که به یک نفر علاقه مند شده و در حال آشنایی با اوست. چند ماه بعد نیز با همان شخص ازدواج کرد.

شما از اول کودکی توی همین شهر بودین؟

آره. من تا حدوداً ۴سالگی ۳سالگی شمال بزرگ شدم ولی خب از زمانی که عقلم رسیده یعنی خاطره ها که یادمه اینجا بودیم

فامیلاتون هم هستند اینجا؟

آره خانواده ی پدریم همه اینجان فقط یه عمم شماله

اوهوم. از کی یادته که دختر بودن خودت برات مهم شد یعنی حالا هم از نظر جسمی - خب بعضیا مثلا از نظر جسمیه براشون خیلی سوال بر انگیزه و اینا بعضیام نه ولی مثلا براشون مهمه میگن چرا من پسر نشدم، اگه پسر بودم این کار رو میکردم تو همچین چیزایی داشتی؟

ببین ما مثلا تو خانواده ای بزرگ شدیم که خب شمالیا یه خانواده های آزادی دارند که معمولا بین دختر پسرا زیاد فرقی وجود نداره فاصله ای هم بین دختر پسرا تو فامیل نمی افته مثلا من تو خانواده ای بزرگ شدم که پسر عمم پسر عموهام که دوسه سال از من بزرگ تر بودند همبازی دوران بچگیام بودن

اوهوم

یعنی تا سن حدودا سوم راهنمایی حدودا ۱۵،۱۶ سالگی که مثلا قبل از اینکه بخوام به بلوغ برسم اصن فرق آنچنانی این وسط نمیدیدم مثلا بین منو پسر عمو و مثلا بین منو یه آدم

اوهوم

بعد آدمی نبودم بچه ای نبودم که کنجکاو این جور مسائل باشم یعنی تا حدی بود که خب خانواده مادرمم چون میدید من کنجکاوی نمیکنم هیچ توضیحی نمیداد تا جایی که مثلا من چیز شده بودم اصلا نمیدونستم این چیه گریه میکردم فکر میکردم مریض شدم یعنی در این حد بود که خبر نداشتم اصلا چی هست

با اینکه بزرگ هم بودی

*با اینکه بزرگم بودم من اول دبیرستان بودم. با اینکه تو دوران دبیرستان هم بود ولی باز مثلا خب نمیدونستم مثلا همچین چیزی چیه مثلا سر کلاس خیلی پیش که مثلا باهم دیگه صحبت میکنند دخترا. این مسائل رو به هم میگن خب ولی من اصلا کنجکاو این نبودم که بدونم یا میگفتن* میخندیدم میگفتم بابا اینا دارن دروغ میگن باور نمیکردم یه همچین چیزی باشه اصلا یه همچین چیزی هست

آره

که بعد خب متوجه شدم گفتم نه واقعا هستش خب اون برام تعجب برانگیز بود تازه اصن اون موقع فهمیدم اصلا فرق من با پسر عموم چیه

اوهوم

تازه مثلا اون موقع که اندامم تازه داشت شکل میگرفت تازه مثلا فهمیدم فرق ما چیه چرا مثلا من باید یه سری کارا رو بکنم یه سری کارا رو نکنم ولی خب مثلا اون راحت تره اون مثلا میتونه این کارا رو بکنه ولی کلا تو خانواده ی بسته ای بزرگ نشدم که بگم حتما اون به دلیل اینکه پسر بوده خیلی راحت تر بوده یا اینکه من واسه اینکه دختر بودم هر کدوم بالاخره توی چون ایران جاییه که بالاخره یه جاییه که یه تبعیض نژادی وجود داره بین خانوما و آقایون

آره

آدم بخواد نخواد آقایون خودشونو نژاد برتر میدونن. از نظر من تو ایران تو تمام مسائل از نظر چه کاری چه تحصیلی چه توی خانواده همه جا و در هر صورت این مسئله وجود داره ولی خب من تو خانواده ای بزرگ شدم که کمتر دیده شده

اوهوم

یعنی زیاد تبعیضی نبوده

اوهوم باهم دیگه بازی میکردین؟

آره راحت بازی میکردیم

مثلا چه بازی هایی؟

مثلا خاله بازی میکردیم یا مثلا اون موقع یادمه من دوچرخه داشتم مثلا شمال میرفتیم دوچرخمو نمیبردم بعد یه لاستیک برمیداشتیم می دویدیم دنبال هم بازی میکردیم.

(لبخند)

یا مثلا خیلی بازی های دیگه... مثلا اونا میرفتن قایم موشک بازی میکردن من باهاشون میرفتم مثلا دنبالشون گریه میکردم میرفتم یا فوتبال میخواستن بازی کنن من باهاشون میرفتم. یعنی اینجوری راحت بودیم

اوهوم

ولی وقتی می اومدیم اینجا اصلا اجازه نمیدادن کوچه برم. یعنی بابای من با کوچه کاملا مخالف بود.

* از نظر امنیت الان توی شهر چه احساسی داری؟ مثلا شما به عنوان یه کسی که اینجا زندگی میکنی یه سری چیزاییو رعایت میکنی که کم کم برات بدیهی میشه.
* آره.
* مثلا وقتی میخوای سوار ماشین بشی میدونی که چجوریه یه مسیری رو میشناسی میدونی که مثلا اینجا چه جور ماشین هایی رو میتونی سوار شی امنیتتو بالاخره از طریق یه چیزایی تامین میکنی.
* آره آره درسته
* درسته؟ هم ظاهرتو مثلا میدونی که تا چه حدی من مثلا...
* میتونم چیز کنم درسته میفهمم چی میگین
* خب اینا..
* باز میشه گفت کرج تهران از نظر آزادی چیز چجوری بگم یا قضیه حجاب و اینا باز نه اینکه... کرج تهران احساس میکنم خیلی بهتره من خودم تو استانی بزرگ شدم که زیاد خانوماش آنچنان اهل حجاب و اینا نیستند، زیاد خانواده ها اهمیتی به حجاب نمیدن
* اوهوم
* مثلا خب اونجا هم زیاد چیزی نیست مثلا ... چجوری بگم مثلا یکی با بلوز شلوار یا مثلا مانتو جلو باز میاد که بلوز تنشه کسی آنچنان توجهی نمیکنه ببین مثلا اینورا جا افتاده شده
* اوهوم
* ولی خب استان دیگه که ما رفتیم، مثلا اردبیل یا جاهای دیگه که رفتیم خب مثلا این براشون جا افتاده نیست.
* آره
* نگاه میکنند یا مثلا حرف میزنند یا پیش خودشون پچ پچ میکنند یا مثلا چیزی بر می گردند به طرف میگن که چرا؟ طرف مثلا همون جوری بزرگ شده شخصیتش همونجوری شکل گرفته باشه. میگم من تا راهنمایی حدودا دوم راهنمایی که بودم بابای من قشنگ راحت طرز لباس پوشیدن من کاملا با یه پسر فرقی نمیکرد تیشرت راحت با شلوارک راحت یا مثلا من دبیرستان هم میرفتم بلوز شلوار میپوشیدم میرفتم بیرون. تازه مثلا یکی دو سال شده بود دو سه سال چادری بودم که یه مدت مثلا خودم اونم تازه که پدرم اصلا اهل اینجور چیزا نیست، اصلا هم راضی نبود. میگفت خب مثلا اذیت میشی یا مثلا نمیتونی زمستون تابستون، ولی خوشش نمیاد از اینکه مثلا آدم یه بوم و دو هوا باشه.
* آره.
* میگه اگه اینی همین بمون اگه این نیستی خب یه بوم باش.
* آره مثلا از اولم شاید نگران این بوده میگفته شما چادر سر کنی اذیت میشی بعد میخوای در بیاری.
* بعد میخوای در بیاری.
* آره.
* بعد مثلا اون موقع نگرانه بالاخره چون دخترا تو معرض حرف مردم بیشتر قرار می گیرند تا آقایون نگران شاید دیدگاه مردم.
* آره.
* وگرنه خودش میگم خود خانواده اصلا اینجوری نیست یعنی میگم من هنوزم از این پسر عموهام برای خیلی ها شاید جا افتاده نباشه مثلا پسر عمه ی من خب ۲۴سال ۲۵سالشه من مجردم اون مجرده هنوزم از رو سر و کول هم سوار میشیم باهم کشتی می گیریم هم دیگرو میزنیم یا مثلا اون میاد باهم میریم بیرون من خونه ی اونا یا مثلا اینجور مسائل شاید برای خیلیا جا افتاده نباشه.
* اوهوم.
* ولی خب برای ماها اصلا هیچ مشکلی نیست. یعنی هیچ مشکلی پیش نمیاد هیچ کس به چشم یکی دیگه اونو نمیبینه هیچ کس اون یکی رو جور دیگه اذیت نمیکنه نه از بچگی اتفاق افتاده نه فکر میکنم که اتفاق بی افته.
* اوهوم.
* چون همه توی یه خانواده بزرگ شدیم پیش هم بزرگ شدیم هیچ کس به خودش اجازه نمیده که مثلا به دید دیگه مثلا به کسی دیگه نگاه کنه مثلا من یا پسر عمم پسر عموم پسر خالم به من فرقی نمیکنه کلا بعد خانوادمون جوریه که بزرگ ترها هم اینجوری اند. مثلا مامان من با فامیلای خودش کامل رو بوسی میکنه دست میده یا مثلا یه دفعه میبینی شوخی میکنند یا اصلا همساین مثلا بابام با خانوم همسایشون رو بوسی کرده.
* اوهوم.
* با این حال میگم در این حد نزدیکن با هم دیگه. اینجور چیزارو ملت نمیدونن.
* اوهوم خب ولی توی همین شرایط هم یه چیزایی دارین دیگه مثلا...
* یه چیزایی رو رعایت میکنیم.
* آره.
* خب ببین به نظر من دوستی هم یه حریمی داره دیگه آدم باید از یه سری حریم ها خب بیرون نره مثلا ما یه سری حرف ها رو به هم نمیزنیم.
* اوهوم.
* یه سری چیزا رو به هم نمیگیم. خب اینا همون حریم های شخصیه که هرکسی رعایت میکنه.
* آره.
* معمولا آدم باید توی هر رابطه ای به نظرم حتی مادر و فرزندی حتی پدر و فرزندی هم یه حریم هایی وجود داره نسبت به فرزند یا نسبت به پدر نسبت به مادر یه حریم هایی وجود داره که آدم همه چیز رو نمیتونه به همه بگه.
* اوهوم.
* همه چیز رو نمیتونی با همه در میان بزاری. خب هرکسی نسبت مثلا به اون یه چیزایی رو از آدم نگه میداره نمیگه من خیلی چیزارو نمیتونم به اونا بگم درک نمیکنند. متوجه حرف من نمیشن. ولی خب مثلا دخترا اینجوری نیستند. معمولا دخترا باهم دیگه صحبت میکنند. توی فامیل یا توی دوستی و اینا یا خب امکان داره پسرا هم اینجور مسائل رو باهم دیگه بگن اونا اصلا مخفی نمیکنند، ولی خب نسبت مثلا من و دختر عمم یا دختر داییم خیلی نزدیک هم دیگه ایم یعنی مثل خواهر شب خوابیدن صبح بیدار شدن همه رو میدونیم چه ساعتیه، ولی خب معلومه پسرای خانوادمون همچین چیزایی رو از ما نمیدونن. چون الان که دیگه بزرگتر شدیم، به کل رابطه ها یکم سرد تر میشه. اون چجوری بگم نزدیکی ها یه ذره کمتر میشه خب هرکسی مثلا تو جو فامیلی دخترا تو یه گوشه جمع میشن، میگن میخندن پچ پچ میکنند، پسرا یه گوشه جمع میشن میگن میخندن.
* اوهوم.
* اون باعث میشه آدم یه ذره از هم دیگه دور بشه.
* اوهوم.
* این مسائل هم هست دیگه.
* آره یعنی مثلا تو محیط خونوادگی خودتون اگه یه نفر همین میگی که نسبت به هم دید چیز ندارین، ولی مثلا یه نفر علاقه مند بشه به یکی که بخواد مثلا قصد ازدواج باهاش داشته باشه، هنوز مطرح نکرده باشه شما متوجه میشین درسته؟
* آره دیگه آدم از نگاه ها میفهمه.
* آره (خنده) یعنی من اینو میخوام بگم ، میخوام بگم که درسته که مثلا میگی که خیلی باهم نزدیکیم...
* ولی خب این اتفاق نیفتاده.
* ولی اینو آها ...
* ببین ما ازدواج های فامیلی زیاد داشتیم ولی نسل جدید نه.
* اوهوم.
* نسل قدیم ازدواج فامیلی خیلی داشتیم، خیلی زیاد. دیگه ترکیب شدن مثلا زن دایی خود من دختر عمومم میشه.
* اوهوم دیگه میخواین برید عروسی نصف فامیلا دو طرفه س.
* نصف که نه همه ی فامیلا دوطرفن.
* (خنده) آره.
* اینجوری شده، میگم خیلی چون زیاد ولی نسل جدید اینجوری نیستند، فکر نمیکنم اصلا توی نسل جدیدمون کسی به کسی هیچ نظری داشته باشه.
* اوهوم حالا برگردیم به همون دوره ی بچگی و اینات که میگی مثلا من اصلا هیچ تفاوتی احساس نمیکردم بین پسر و دختر بعد هیچیم از نظر جسمی هم درمورد دختر نمیدونستی که چه فرقی با پسر داره...
* از نظر جسمی، مثلا خب ببین چون من آدم کنجکاوی نبودم خودم به شخصه آدم کنجکاوی نبودم بعد میترسیدم از این جور مسائل که بدونم از دونستنش ترس داشتم.
* آره.
* واقعیتش آدم دروغ نگه خب خیلی بهتره. از دونستن این جور مسائل همیشه خود داری میکردم. از این که بدونم اصلا دختر بودن چیه پسر بودن چیه.
* آره.
* همیشه از این مسئله جلوگیری میکردم، نمیذاشتم اتفاق بی افته.
* من خودمم فکر میکنم که مثل شما بودم یعنی مثلا یه جایی بچه ها می نشستند باهم دیگه صحبتهایی میکردند...
* دوری میکردم. خب مثلا دوران راهنمایی خیلی این مسئله زیاد بود که صحبت میکردند به هم دیگه. ببین خب توی مدرسه با تمام آدما، میبینی یکی کُرده یکی تُرکه یکی لُره یکی شمالیه...
* آره.
* از همه ی فرهنگ ها آدم هست، از همه خانواده ای آدم هست. یکی میبینی باباش دکتر بود، یکی میبینی باباش کارگر بود، یکی می دیدی پدر نداشت، یکی میدیدی مادر نداشت، همه ی این بچه ها دور هم دیگه جمع شده بودند.
* آره .
* تو یه مدرسه، خب هرکسی با یه جور خانواده ای بزرگ شده بود، با یه جور طرز فکری بزرگ شده بود. یکی میدیدی آدمی بود که زود به بلوغ جنسی و فکری رسیده بود. برای من اصلا، میدونی تو دوران راهنمایی خیلی راحت این مسئله واسش اتفاق افتاده بود. خیلی راحت می اومد تعریف میکرد، خیلی راحت می اومد حرفشو میزد. همه چیزو درموردش میدونست. من به شخصه برای یه بچه میترسیدم اصلا این اتفاق بیفته. واقعیتش من هنوزم که هنوزه پدرو مادرم تو اتاق جدا که میخوابیم، پدر و مادرم توی حال میخوابند. یعنی اینا که شب مثلا باهم صحبت میکنند، من چون خیلی خوابم سبکه خیلیم گوشام تیزه وحشتناک
* (خنده)
* یعنی اینا که شب باهم دیگه صحبت میکنند، معمولا که هندزفری تو گوشم میزارم میخوابم، اینا که باهم صحبت میکنند من میترسم. اصلا از صحبت کردن پدر و مادرم با هم دیگه میترسم که نکنه خدای نکرده من یه چیز مثلا بدی بر بخورم که اون فکرمو به هم بریزه. چون آدمیم که وحشتناک زیاد فکر میکنم . به همه چیز فکر میکنم. یعنی من قبل از اینکه کاری و بکنم اول تهش رو نگاه میکنم، میبینم کارم تهش چی میشه، بعد میام شروعش میکنم. این باعث شکست تو زندگیم شده باعث شده که شکست بخورم، موفق نشم. خیلی جاها باعث شده که حالت افسردگی بگیرم. ولی دست خودم نیست. همیشه میگم که دارم این کار رو میکنم عاقبت کارم چیه هیچ موقع فکر نمیکنم الان جوونی کنم، الان لذت ببرم، حالا یه چیزی میشه. هرگز به این فکر نکردم که حالا یه چیز میشه. هرچیزیو انتخاب کردم که مثلا فکر کردم حالا من رشته ی تحصیلیمم حتی از الان برنامه ریزی کردم که دو سال دیگه من فارق تحصیل بشم مثلا میخواد چی بشه.
* اوهوم.
* رو هوا نباشه که مثلا حالا فارق التحصیل شدم، حالا میرم دنبال کار حالا یه کاری پیدا میشه از همون لحظه که من تغییر رشته دادم اومدم تو این رشته، چون من خودم مامایی میخوندم
* اوهوم.
* از دانشگاه دولتی اردبیل اومدم. اصلا با شرط معدل اومدم انتقالی گرفتم، اومدم اینجا.
* آها
* مهمان گرفتم اومدم اینجا.
* مامایی رو دوست نداشتی ؟
* نه خب چون چیزی نبود که با روحیات من سازگار باشه دقیقا همون چیزایی بود که من ازش فرار میکردم.
* (خنده) آها
* دقیقا همون چیزا بود. هنوزم که هنوزه تاثیر بدی روم میذاره بعضی اوقات مینشینم فکر میکنم میبینم اصلا اون چیزی نبوده که واقعا بخوام بدونم درموردش. هنوزم که هنوزه مثلا صحبت میکنند بچه هایی که ازدواج کردند صحبت میکنند درمورد ازدواجشون درمورد شوهرشون من هنوزم که هنوزه هی بحث رو تغییر میدم.
* (خنده)
* دوست ندارم درمورد اینجور مسائل زیاد وارد بشم، تا اینکه احساس میکنم آدم به سنش برسه که این چیزارو بدونه. هر چیزی یه برهه زمانی داره. ممکنه الان من حتی تو این سن متوجه نشم، بد برداشت کنم. بعد یه چیز دیگه مثلا ببینم تو واقعیت، اون برام یه حالت شکست مانند داشته باشه، یه حالت روحیه ام بد بشه، همین میگم آدم محافظه کاری ام کلا
* آره.
* مردم احساس می کنند برون گرام یعنی خوب رابطه بر قرار میکنم ولی خب خیلی چیزها را هم نمیتونم بگم.
* اوهوم.
* باز میشه گفت آدم درون گرایی ام تو خیلی از مسائل، آدم شوخی ام ولی با هر کسی نمیتونم رفاقت داشته باشم. دوستی یه دایره ای داره رفاقت هم یه دایره ای از نظر من.
* اوهوم،
* مثلا خب دایره ی رفاقت من خیلی محدوده خیلی تک و توک آدم توش پیدا میشه، ولی خب دایره ی دوستیم خیلی زیاده زود دوست پیدا میکنم زود هم ول میکنم. اصلا آدمی نیستم
* صمیمی نمیشی خیلی...
* خیلی از تو برخورد من طرف فکر میکنه که واقعا باهاش صمیمی ام واقعا احساس میکنم طرز صحبت کردنم اینها اصلا آدمی نیستم خودمو ببین یا یکی فکر میکنه میگیرم یکی فکر میکنه نمیگیرم بستگی به اون لحظه حالتم داره مودم داره که چجوری باشم.
* (خنده)
* یا تو نگاه اول از طرف خوشم بیاد خوشم نیاد، جوری رفتار میکنم که طرف احساس کنه که آره من خودمو میگیرم. اصلا در حد خودم نمیدونم ولی اگه از طرف خوشم بیاد جوری برخورد میکنم که فکر کنه آره الان من باهاش صمیمی ام. در صورتی که امکان داره اصلا صمیمی نباشم خیلی چیز هارو از من ندونه.
* اوهوم.
* خیلی چیزها رو هم که نخواهد دونست. منظورم اینه که در اینجور مسائل آدم درون گرایی ام هر چیزی رو نمیتونم به هرکسی بگم حتی با مادرمم بعضی اوقات نمیتونم راحت صحبت کنم .نمیتونم واقعا مشکلاتمو بهش بگم خب جوونه آدم، خیلی تو خیلی از مسائل به مشکل بر میخوره
* اوهوم.
* نمیتونم واقعا بشینم باهاش صحبت کنم، چون واقعا به خودم همچین اجازه ای رو نمیدم که اصلا این رو مطرح کنم برای مادرم،
* اوهوم.
* یعنی باز تو خودم نگه میدارم باز میگم چون زیاد هم فکر میکنم باز هی خودم رو میجوم. هی خودمو مثلا اذیت میکنم، ولی به اونا نمیگم. به کسی نمیتونم بگم بعضی موقع ها مثلا فکر میکنم که برم با روانشناس صحبت کنم. ولی میگم نمیتونمم با روانشناس صحبت کنم.
* بهش بگی میترسی که...
* بهش بگم، نمیتونم مطرح کنم. چون از این ترسم باز میگم به عاقبتش فکر میکنم میترسم که خب این راز دل منه من الان به یکی بگم گفتم دیگه
* آره.
* به قول شمالیا یه چیز خوبی میگن ، میگن دلتو باشه دهن هزار نفر همینه دیگه
* آره.
* این مسئلست.
* خب ولی این تو خونوادتون نُرمه؟ یعنی که مثلا بقیه هم به همین اندازه صمیمی نمیشن یعنی وارد نمیشن به حوزه ی خصوصی همدیگه؟ یعنی همه ی دخترا با مادراشون اینجوری اند ؟
* ببین من آدمی ام که بگو بخندم ولی تو خیلی از مسائل وارد نمیشم.
* اوهوم.
* مثلا با تنها کسی که تو کل فامیلمون خیلی خیلی صمیمی ام میگم فقط دختر داییمه که اونم دو سه سال با من تفاوت سنی داره خیلی باهاش صمیمی ام، تنها کسی که همه چیزشو میدونم اونه، تو همه چیزش دخالت میکنم اونه، مثلا درمورد همه چیزش نظر میدم یا مثلا دختر عموهای من تقریبا تو رنج سنی من اند، یکیش که همسن منه ولی با اینکه همسایه تقریبا هم همسایه همدیگریم ولی سالی یک بار هم نمیبینمش یعنی مشتاق این نیستم که برم ببینمش یا باهم صحبت کنیم یا جایی بریم تو یه مدرسه بودیم ولی دوست هم نبودیم.
* اوهوم.
* باهم نمیرفتیم نمی اومدیم، اینقدر مثلا جلو داری میکنم. خب اون چون یه سری رفتارهایی رو داره، خب اون داره جوونیشو میکنه، من نمیگم اشتباه میکنه، ولی خب هرکسی به آینده کارش فکر میکنه دیگه، میگم شاید این برمیگرده به ترس از نگاه مردم.
* اوهوم.
* طرز فکر مردم که حتی میگم زیاد وارد نمیشم که اونا چجوری اند، با مادرشون چجوری نیستند. چون مادر من آدمیه که نمیتونه مثلا از بابام چیزیو مخفی کنه. همه چیزو به بابام میگه. چون ازدواجشون عاشقانه بوده، هیچی رو نمیتونه از پدرم مخفی کنه. همه چیز رو به بابام میگه. بابای منم آدمی نیس که بگم خیلی غیرتی و نمیدونم از ایناییه که اصلا کار به همه چیزت داشته باشه و اینا، نه آدم متعادلیه. نه زیاد گیره نه زیاد شل کنه، مثلا بچه هرکاری دلش خواست بکنه ولی دوست ندارم یه سری چیزها رو از زندگیم بدونه. برای همینم نمیتونم به مامانم مطرح کنم با اینکه وحشتناک با مامانم صمیمی ام وحشتناک مامانمو دوست دارم.
* اوهوم.
* یعنی واقعا مثل دوست با مامانم برخورد میکنم ولی باز نمیتونم بگم.
* آره .
* ..... صحبت معمولی
* خب حالا مثلا تو دوره ی راهنمایی که بودین حالا میخوام یه خورده محیط مدرسه رو بشناسم بدونم که مثلا توی بچه های راهنمایی چه جور رفتارایی دارند، توی همین زمینه ی کارهایی که دخترا میکنند چجور ...
* ببین مثلا توی زمینه ی راهنمایی ... چون طرف تازه به بلوغ جنسی رسیده خب دخترا خیلی زودتر به بلوغ جنسی میرسند.اون احساس میکنم از دبیرستان خیلی چجوری بگم کلمه ی مناسب پیدا نمیکنم، از دبیرستان خیلی سطح بیشتر و پیشرفته تری بود تو زمینه ی جنسی. چون خیلیا خب تازه فهمیده بودند. میگم خب چون واقعا این شهر یه محیطیه که همه جور آدم و خانواده هست،
* اوهوم.
* یکی میبینی خب واقعاً خانواده ی درستی نداره، نمیخوام درمورد کسی قضاوت کنم یا حرف بدی بزنم، ولی باز هست دیگه همچین چیزی.
* آره .
* یکی میبینی مثلا تو خانواده ی درستی بزرگ نشده پدر مسئولیت پذیری نداشت مادرش هم آدمی بود که با هر کسی نشست و برخواست داشت، مثلا خب آدم خوبی نبود. طبیعتاً خب دخترا آدمی اند که به مادرشون میرند از لحاظ شخصیتی. خب خیلی از دخترا هم خب پیش میومد که مثلا خب من میشناختم دختری رو که با یه مرد مثلا ۴۰ساله ۴۵ساله تو رابطه بود. رابطه ای که مثلا کاملا نیازهای مرد رو بر طرف میکرد و مرد نیازهای مالی این رو بر طرف میکرد. میگم دوره ی راهنمایی اینجوری بود خیلی بیشتر بودند.
* اوهوم.
* ولی خب دوره ی دبیرستان چون من تو یه مدرسه ای رفتم که مثلا زیاد بچه های عادی نبودند خب من فرزانگان درس میخوندم. تقریبا میشه گفت... نه میشه گفت تیزهوشان، نه میشه گفت مدرسه عادی. یه چیزی بین این ها بود زیاد بچه های مثلا سطح سواد سطح مثلا
* کسایی بودند که بیشتر به درس اهمیت میدادند.
* آره ولی بودند کسایی که هم به درس اهمیت می دادند هم واقعا تو این زمینه فعالیت داشتند.
* (خنده) آها
* بودند نمیگم نبودند بودند ولی خب خیلی کمتر بودند. مثلا از توی کلاس مثلا یه دفعه از تو یه کلاس ۳۰نفره آدم میاد تو کلاس مثلا ۲۰نفره ۱۵نفره مثلا بین اون ۱۵نفر ۵نفرشون اینجوری بودند ۱۰نفرشون تو فکر واقعا درس بودند.
* اوهوم.
* یا مثلا ۵نفرشون واقعا مثل من بودند توی مود این چیزا نبودند ۱۰نفرشون مثلا اونجوری بود که یکیشون یه ذره شیطونی میکرد، یکیشون واقعا اینکاره بود اینجوری بود . تو راهنمایی ولی خیلی زیاد بود چون همه جور خانواده ای بودند، بعد تازه وارد این مسئله شده بودند، دوست داشتند کشف کنند.
* اوهوم.
* بعد خب دوستی ها بنظرم خیلی پیشرفته تر بود.
* اوهوم یعنی دوستی های دوران راهنمایی..
* دوست های دختر و پسر رو دارم میگم.
* آها.
* خیلی مرزهای بیشتری رو می شکستند نسبت به هم دیگه.
* اوهوم.
* تو دوران دبیرستان دخترا به نظر من از لحاظ فکری یک ذره به بلوغ رسیده بودند یک ذره می دونستند تا کجا نگه دارند. خب مثلا توی رابطه خب مثلا شما یه خانومی هستی که سنتون مثلا بیشتره نمیدونم طرز فکرتون از یک رابطه ی دختر و پسر چیه ولی اون جوری که من دیدم تو رابطه ی دختر و پسر تا حدی که مثلا طرف اون یکی رو بوس میکنه یا مثلا اینجور چیزا خیلی عادیه. مثلا دیگه خیلی بخوان جلو برن اون مسئله رو نگه میدارند، قطع میکنند.
* اوهوم.
* دختر خیلی خودشو نگه داره خیلی مثلا دیگه خود دار باشه خیلی دیگه مثلا بگم خانواده ی چی بزرگ شده باشه که اون براش مهم باشه که اون مسئله ی دختر بودنش براش مهم باشه مثلا اونو خودش نگه میداره ولی بقیه ی مسائل واسه دختر و پسری که باهم دوست میشن عادیه.
* آها.
* نه اینکه بگم تو قرار اول همچین کاری رو بکنند، نه ولی خب برای به وجود اومدن یه رابطه ی عاشقانه ...
* آره.
* این چیزا نیازه چون ابراز محبت از نظر ایشون به وجود میاد. یه نوع ابراز محبته میگم این چیزا واسشون نیازه.
* اوهوم.
* یعنی واقعا نیاز همدیگه رو هم، میگم خب خود دختره هم همچین چیزی رو درخواست کنه پسره درخواست نکنه بعدش خود دختر همچین چیزی رو در خواست کنه .
* اوهوم
* یا خود دختر کاری کنه که مثلا پسر پا پیش بزاره ولی خب دوران راهنمایی خیلی بیشتر بود چون دخترا عقلشون نمیرسید اینکه مثلا آره چون ببین من اصلا این مسئله که طرف حتما باید دختر بودن خودشو حفظ کنه رو یه چیز اشتباه میدونم چون میگم اینم یه نیازه هرکسی میبینی با نیاز خودش پیش میره آقا شاید نیاز داشته باشه واقعا شاید به این مسئله نیاز داشته باشه که نیازشو برطرف کنه بتونه فکرش باز باشه بتونه با فکر باز عمل کنه اینقدر فکرش محدود این نباشه که بگه آقا من الان نیازم رو چجوری بر طرف کنم چون این خیلی آدم رو محدود میکنه.
* اوهوم.
* این حالا از نظر منه که این مثلا میاد این اصلا غلطه که یه دختر حتما باید با چجوری بگم دوشیزه بودنش بره خونه همسرش
* اوهوم.
* چون ممکنه همسرش خیلی کارها کرده باشه که اون دختر نکرده باشه.
* آره.
* خیلی چیزا رو تجربه کرده باشه که اون تجربه نکرده باشه، خب این باعث میشه که اون دختر شاید نتونه با فکر همسر آیندشو انتخاب کنه. از سر همین نیاز پیش بره ببینه وای افتاده تو چاهی که نمیتونه ازش بیرون بیاد.
* اوهوم.
* خب ولی تو ایران یه چیزی تلقی شده این دوشیزه بودن مسئله ایه که انگار یه چیز خیلی بزرگه. مثلا مثل یه الماس خیلی ارزشمنده که تو باید حتما اون رو حفظ کنی اگه از دستش بدی اگه حفظش نکنی یه آدم خراب تلقی میشی، یه آدمی تلقی میشی که تو جامعه جایی نداره که این از نظر من خیلی اشتباهه. یعنی واقعاً باید اصلاح بشه که این همین مسئله باعث تفاوت نژادی، باعث میشه که میگن مردا خودشون رو آدمای برتر، نسل برتر میدونن. این مسئله به نظر من ۹۰درصدش باعث این موضوع ۹۰درصدش بوده که دخترا باید خودشون رو حفظ کنند، ولی پسرا نه خیلی کارها رو میتونن انجام بدن. خیلی راحت میتونن خیلی لذت ها رو میتونن داشته باشند که دختر نتونه تجربش کنه، نتونه با فکر باز شریک آینده اش رو انتخاب کنه.
* اوهوم.
* شاید مثلا خب طرف از لحاظ مسائل جنسی مشکل داشته باشه، تو باهاش ازدواج کنی، نتونه نیازهای تو رو بر طرف کنه و همین باعث خیلی جدایی ها میشه. من خیلی دیدم اینو، طرف این مسئله نیازش بر طرف نمیشه نمیتونه آقا به قاضی بگه، بگه آقا من نمیتونم نیازمو برطرف کنم. همسرم نمیتونه نیاز منو برطرف کنه. فکر میکنه اگه اینو برگرده بگه خودش یه آدم بد تلقی میشه که واقعا هم تو جامعه ی ما همچین چیزی هست.
* اوهوم.
* اگه یه دختری اینو از دست بده بد میدونند.
* آره.
* میگن اون دختر آدم بدی بوده در صورتی که شاید اون دختر از لحاظ روحی آدم بدی نباشه، از لحاظ جسمی مثلا اون جسم خودشه اون چیزیه که مربوط به خودشه اون چیزیه که واقعا به کسی ربط نداره، حتی به خانواده حتی به پدرش، حتی به مادرش. به نظر من این اصلا این موضوعیه که به کسی ربط نداره، چون خود آدم باید درمورد این موضوع نظر بده. خود آدم باید انتخاب کنه. میگم خب دوراند ..‌ از این مسئله باعث میشه که خب دخترا اینو نگه دارند.
* آره.
* مثل یه الماس ارزشمند ولی خب دوران راهنمایی چیزیه که نمیدونن توی ایران باید اینو ارزشمند بدونند.
* نمیدونن آره.
* باید توی ایران حداقلش باید اینو ارزشمند بدونند و خیلی هاشون راحت از دستش میدن با کسی که اصلا ارزششو نداشته باشه.
* آها.
* با کسی که شاید آقا فقط واسه همون بخوادش. واسه همون یک روز، هم واسه همون یک دفعه هم بخوادش.
* اوهوم آره متوجه میشم چی میگی.
* تو دوران راهنمایی اینجوری بود ولی خب تو دوران دبیرستان بودن آدمایی که این کارو بکنند، ولی خب جلو خودشون رو میگرفتند.
* اوهوم.
* اوایل تو دانشگاه این مسائل خیلی زیاد بودا، ولی تو ترم های اول بیشتر آدم میبینه، چون محیط جوریه که باز خانواده ها بسته بوده، باز جلوی رابطه ی دختر و پسر گرفته شده، باز رابطه ی عادی... الان ببین بابای من خیلی راحت با این کنار اومده که من Just Friend دارم. مثلا پسره دوستمه دوست عادیمه. زنگ میزنم، تماس میگیره، صحبت میکنیم، میگیم میخندیم، شاید امکان داره باهم تفریح بریم بستنی بریم، نه تنها من و اون، با خیلیای دیگه.
* آره
* مثلا اکیپی بریم، بگیم بخندیم یا مثلا من شمال میرم من دانشگاه شمال، گفتم با شرط معدل رفتم اونجا. من تمام دانشجوهای همکلاسیم همه پسر بودند بین اونا یه آقا پسری بود، خیلی آقا پسر خوبی بود واقعا، مثل برادرم دوستش دارم. واقعا برادرمه، ببین هنوز هم که هنوزه من میرم شمال مغازه داره، هنوزم که هنوزه من مغازه اون میرم. هنوز هم که هنوزه برسم، میرم. برم سر نزنم احساس میکنم ناراحت میشه. یعنی بابای من با این مسئله کنار اومده که آقا این پسر به گوشی من زنگ میزنه حتما دلیل نمیشه که این آقا شماره ی منو داره با من رابطه ای داشته باشه. رابطه ی مثلا خیلی فراتر از یه دوستی عادی داشته باشه.
* اوهوم آره متوجه میشم.
* ولی خب خیلی از خانواده ها این مسئله رو اصلا کنار نمیان اصلا هیچ، من خیلی کم دیدم پدری که با این ...
* ممکنه پدرتم باهاشون رابطه برقرار کنه مثلا پیش اومده...؟
* صحبت کنه، آره مثلا پیش اومده که تو خونه مثلا دوستم زنگ زده بابام گوشی رو جواب داده سلام خوبی چطوری آره الان من میرم منا رو صدا میکنم بیاد.
* اوهوم.
* همچین چیزی ولی نه از نزدیک، اینکه بخواد مثل من باهاشون رابطه داشته باشه، بشناستشون یا این ببین من خب تو کلاسمون پسر زیاده...
* آره.
* آدمیم که میرم همه چیز رو تو خونه با مامانم صحبت میکنم.
* تعریف میکنی.
* نمیشه گفت همه چیز، ولی خب چیزای عادی رو تعریف میکنم. مثلا امروز اومدم با شما صحبت کردم، صد در صد برم خونه میشینم با مامانم صحبت میکنم که من مثلا با خانوم استادم صحبت کردم فلان چیز رو گفتیم.
* آره.
* نه که همه چیز رو بگم ولی خب میگم مثلا با همکلاسی هام میگیم میخندیم، باهم دیگه شوخی میکنیم و اینا، میرم با مامانم میشینم صحبت میکنم، به مامانم میگم. ولی خب خیلی از دخترا این کار رو نمیکنند، اینجوری نیستند، خیلی چیزها رو محدود نگه میدارن، صحبت نمیکنند.
* اتفاقا بستگی داره که به مقاومت پدر مادراشون یعنی تا کجا احساس کنند که اون درک میکنه.
* دقیقا خیلی از پدر و مادرها درک نمیکنند بچه هاشون رو الان،
* آره.
* این خیلی مهمه ولی بنظر من، من توی، خب ایران جاییه که باز میگم حالا باز ما جایی هم بالا شهری هم زندگی نمیکنیم خیلی چیزها رو عادی بدونم، تقریبا میشه گفت کارگرنشین زندگی میکنیم. مثلا طرف حتی برنامه ی تلگرام رو بد میدونه اینستاگرام رو بد میدونه،
* اوهوم.
* در این حده، خب توی خانواده ی خودمون هم هستند کسایی که مثلا عموی خود من بد میدونه واقعاً این رو بد میدونه در صورتی که من این رو نصب کردم، همون اولش، خب تو خانواده ی ما اولین نفر فکر کنم من بودم نصب کردم، برای جزوه های دوران کنکورم اومدم خونه برگشتم گفتم، خب این چیز خیلی بزرگی بود تو خانواده ی ما، اومدم برگشتم گفتم مامان من تلگراممو نصب کردم. بچه ها میخواستند برام جزوه بفرستند. مامانم خب هیچ عکس العملی نشون نداد. این برای من یه نوع افتخاری بود که بابا و مامان من نسبت به این مسئله عکس العمل نشون ندادند. با اینکه عموی من با اینکه بچش ۲۱سالشه، هنوزم که هنوزه دزدکی از باباش میاد تلگرام. این مسئله خب خیلی بده که من دزدکی از مادرم دزدکی از پدرم کاری بکنم این مقصر بنظرم پدر و مادراند.
* آره.
* که اون اطمینان رو برای بچه فراهم نکردند که بیاد واقعا بگه که من با همکلاسی پسرم صحبت میکنم، با همکلاسی پسرم میگم میخندم با همکلاسی پسرم با بچه های دیگه رستوران میریم، نمیدونم بستنی فروشی میریم، کافی شاپ میریم. شاید یه دفعه پدره تو رو تو خیابون با اون پسر با یک عده دیگه ببینه، اونوقت چی؟ درموردت فکر میکنه، آدم نمیدونه ببین من همیشه به مامانم میگم مامان هرچی که میخوای به من بگی یا به دوستام میگم واقعا هرچی میخواین به من بگین رک و راست به من بگین، یعنی رک حرفتون رو بزنید، نزارید یه حرفی رو نزنید که من برداشت خودمو داشته باشم.
* اوهوم.
* نزارید من برداشت کنم، امکان داره من یه برداشتی کنم که واقعا نظرت اون نباشه.
* اوهوم.
* برای همین میرم رک و راست خودمم اینجوری ام رک و راست به بابام به مامانم توضیح میدم، میگم. مثلا من اگه یه دفعه، من به این فکر میکنم که یه دفعه پدرم منو تو خیابون با فلان کس دید خب برداشت بد نکنه، خب میگه مثل دفعه های قبل بوده که باهم دیگه رفتن نمیدونم فلان جا، گفتن خندیدن. یه همچین چیزی چون واقعا به نظر من یه چیز عادیه نباید جلوی روابط رو گرفت که من الان وارد جامعه شدم خب اون ببخشید جزام نداره که مردِ،
* آره.
* یه پسر حالا شاید خیلی بهتر از دخترا برا آدم دوست خیلی بهتری از یک دختر باشه، خیلی بهتر آدم رو درک کنه. تو یک سری از مسائل خیلی بهتر آدم رو کمک کنه تو یک سری از مسائل. یه مثلا خب دلیل نمیشه حتما من با یک پسری میگم میخندم حتما باید دوستی باشه که چجوری بگم، البته فکر میکنم دوست دختر دوست پسر خیلی کلمه ی بدیه، ولی خب یک نوع تبعیض جنسیتی به حساب میاد، این مسیله نباید زیاد باشه این نباید دیده بشه تبعیض جنسیتی،
* یعنی اینکه توی رابطه ی دوستیمون به این فکر کنیم که جنسیت طرف مقابل حتما چیه؟
* مهم نیست. آره این مهم نیست مثلا خب یه آدمی ام،
* فکر میکنی پسرا هم همچین درکی دارند؟ همین چیز رو دارند؟
* خیلی از پسرها اصلا همچین درکی ندارند. چون میگم تو خانواده ای بزرگ شدند که فاصله افتاده ولی خب پسرایی هم هستند که همچین درکی داشته باشند. یعنی براشون مهم نیست که طرفشون حتما دختره، حتما پسره حتما دختره، ولی خب شاید یه حرفی بزنه یه شوخی ای با من بکنه یه منظوری داره،
* اوهوم.
* میگم خب بستگی بعد خب پسر که کم کم آدم رو میشناسه یعنی رفتارش رفتار آدم دستش میاد، میگه خب این دختره این حرف رو زد. الان مثلا من یک ساله همکلاسیمو میشناسم دوساله همکلاسیم، مثلا یه حرفی اگه به اون میزنم اون دیگه منو شناخته میدونه این حرفی که من زدم شوخی بوده برداشتی ازش نکنه،
* آره آها.
* یه همچین مثلا یه همچین چیزی خب طرف مثلا کم کم آدمو میشناسه ممکنه تو برخورد اول خب نشناسه، تو برخورد اول یه جوری رفتار کنه خب تو ناراحت بشی، شاید میگم باز این بخاطر اینکه خب برداشت خودشو داشته از حرف تو،
* اوهوم.
* خودش برداشت کرده مثلا منظورت رک نبوده نسبت به طرفت باعث میشده که مثلا اون برداشت کنه که همچین چیزی رو از تو برداشت کرده باز این بر میگرده به همون خانواده، بر میگرده به جامعه و اینکه میگم مثلا من توی محیطی بزرگ شدم که پسر دختر برای من فرقی نمیکرد، من رفتم یه دفعه دانشگاه شهرستان، اونجا پسر دخترا براشون فرق میکرد یه سری،
* اوهوم.
* مثلا خب دخترا، خیلی ترم اولی که من رفتم اونجا بودم، ترم اولم خیلی دخترا خود داری میکردند از حرف زدن با پسرا ، پسرا خود داری میکردند. اگه یه نگاه هایی رد و بدل میشد حتما منظوردار بود. خنده های رد و بدل حتما منظوردار بود، مثلا خب باز مثلا خب بیشتر تو شهرستان اینا زیاد جا افتاده نیست، با اینکه تو خانواده های خودشون باهم آزاد و راحتند، ولی با بیرونی ها نمیتونن چون با بیرونی ها رابطه نداشتند، مثلا با پسر همسایشون اصلا رابطه نداشتند.
* اوهوم.
* اینجوری بود، خب بعد من مثلا بین ۱۵ تا پسر مینشستم. می اومدم سر کلاس، میگفتم میخندیدم با همشون. مثلا جزوه میدادم جزوه میگرفتم، بعد مثلا پسرا یه سری هاشون تعجب میکردند، بابا دختره چه راحته! مثلا فکر کن من یه دختر، بین ۱۵ تا پسر مینشستم اینم بود باعث میشد که مثلا..
* خب عمدا میرفتی وسط اون ها مینشستی ؟ چون اونا خودشون یه مرزی تعیین میکردند ؟
* آره خب خودشون جدا میرفتند می نشستند، ولی خب من عمدا میرفتم میدیدم نشستن، عمدا میدیدم یه صندلی خالی بود وسطشون مینشستم .چون خودمو جدا از اونا نمیدیدم. چون دوست نداشتم اونا فکر کنند الان اونا پسرن یه چیزی از من برتر دارند. شاید من اگه دختر بودم من همیشه اینو همیشه از خدا تشکر میکنم که من دخترم به خاطر این که من وجودم یه چیزیه که میتونم یه موجود دیگه رو خلق کنم، خیلی برتر از یه مردم، شاید هیچ موقعی مرد یه همچین خاصیتی رو نداره که بتونه یکی دیگه رو تو وجود خودش به وجود بیاره، چون الان علم جایی پیشرفت کرده که خانوما شاید کلیساها و مسائل مذهبی جلوی این مسئله رو گرفتن که نشه بدون وجود یه مرد بچه دار شد، ولی خب کاری کردند که موجودات دیگه مثلا الان داریم نمونه ی بارز همین مسئلس که یه گوسفندی بوده که اصلا بدون وجود یک جنس نری به وجود اومده. خب من به این افتخار میکنم که من یه موجودیم که میتونم تا چند سال دیگه بدون وجود هیچ مردی یک کسی رو به وجود بیارم، یک کسی از خودم داشته باشم که فقط مال خودم، ولی یک مرد نمیتونه این کار رو بکنه. پس من یه چیز برتر از اون دارم من یه چیز بیشتر، من یه فکر بازی دارم که میتونم چند تا کار رو همزمان انجام بدم، رو چند تا چیز همزمان تمرکز کنم. خیلی از مسائل رو راحت حل کنم که یک مرد نمیتونه اون کار رو بکنه یک مرد قابلیت اون رو نداره، پس من به دختر بودن خودم افتخار میکنم. چرا خودم رو محدود کنم ببندم بگم نه چون من دخترم باید حتما برم جدا بشینم از همکلاسی های پسرم؟
* اوهوم.
* چون من دخترم نباید سر کلاس صحبت کنم بین ۱۵تا پسر، چون من دخترم اگه یه سوتی بدم خب این خیلی بزرگه؟ نه خب انسان جایز الخطاست هر کسی ممکنه چجوری بگم هر کسی ممکنه اشتباه کنه، تو حرف زدنش کاراش ممکنه، الان من چند روز پیش جلوی همکلاسی های پسرم با زانو رفتم زمین، خودم خندیدم به اونا هم گفتم خب شما هم بخندین. اتفاق خنده داریه دیگه خنده دار رو باید خندید. یعنی اینقدر نسبت به خودم اعتماد به نفس دارم که بگم آقا این اتفاق خنده داره خب بیا پسره هم می افته زمین میخندن دیگه. اصن یه چیز بزرگی نیست، حتما من افتادم زمین نه همه ساکت باشند، عکس العملی از خودشون نشون ندن. میگم باز همه ی اینا بر میگرده به همون مسئله که آدم خودش به خودش بعد به اینکه چقدر خانواده رو آدم مانور داده باشند چقدر خانواده آدم رو باز گذاشته باشند چقدر اجازه داده باشند تو جامعه رفته باشی الان بابای من با افتخار میشینه میگه دختر من فلان رشته رو میخونه شاید از نظر خیلیا این رشته رشته ی خوبی نباشه، ولی به نظر من تمام رشته ها رشته ی خوبیه در صورتی که واقعا ادامه بدی علاقه داشته باشی، حتی آدم خیاطی هم بکنه ادامه بده ممکنه از یک پزشک متخصص در آمدش بیشتر باشه،
* آره
* مهم اینه که تو چی رو دوست داشته باشی، میگم حتی آدم مهم اینه که خانواده آدم ، آدمو باور داشته باشند، به آدم افتخار کنند، این به آدم بال و پر میده، اینکه پدر من اجازه بده تو یک جمعی که چهارتا مرد نشستن من اجازه ی صحبت کردن داشته باشم، اجازه ی اظهار نظر کردن داشته باشند، این خیلی خوبه این باعث میشه که آقا دخترت نسبت به خودش اعتماد به نفس داشته باشه این که دختره افتخار کنه به خودش ،
* اوهوم.
* اینکه شاید من، آقا نه اینکه چیزی کمتر ندارم، چرا حتما باید اونا خودشون رو برتر از من بدونند؟ چرا من نباید برتر بدونم؟
* اوهوم.
* قدیما همه ی پادشاه ها کل سرزمین ها رو اداره می کردند همسرای خودشون رو نمیتونستند اداره کنند، یک زن همسرانشون رو اداره میکرد، یعنی قابلیت زن جوریه که میتونست یک سرزمین رو به جنگ بندازه یک سرزمین رو به صلح بیاره، منم از نژاد همون زن هام از نژاد همون زن هایی ام که میتونه یک کسی رو خلق کنه، یک وجود خیلی خوب داره، ولی اعتقاد دارم آدم باید یک سری حریم ها رو رعایت کنه، بسته به جامعه ای که توش زندگی میکنه،
* مثلا چیه منظورت؟
* منظور اینه که باز میگم ایران یک جامعه ی بسته است، قبلا نبوده، چیزایی که من شنیدم ولی خب الان من تو جامعه ای که من زندگی میکنم همچین چیزی رو میبینم، خب فکر مردم از نظر من جامعه و حکومت اینجوریه، فکر مردم رو بسته نگه داشتند بخاطر اینکه هر کاری میخوان خودشون بکنند،
* اوهوم.
* فکر مردم، چجوری بگم همش دنبال اینه که نظر دیگران نسبت بهشون چیه، درصورتی که توی فرانسه میری میبینی همچین چیزی نیست، تو ایتالیا میبینی همچین چیزی نیست، کوچک ترین اتفاق ها مردم راحت میتونن برن تظاهرات، میتونن برن حرف دلشون رو بزنند راحت میتونن حق خودشون رو بگن،
* اوهوم،
* ولی اینجا اون جوری نیست، مردم مثلا میدونید زن تو ایران مثل یک بشقاب لوبیا پلو میمونه که مثلا ببریش تو اتیوپی، یه بشقاب لوبیا پلو رو آزاد دستت بگیری بری تو اتیوپی، همه دنبالت راه می افتند، میخوان اون رو بگیرند بخورند، زن هم تو ایران اینطوریه اگه یک ذره خودتو خوشگل مُشگل کنی، تو خیابون راه بی افتی، بری همه دنبال اینن که تو رو به دست بیارند، همه دنبال اینند، چون ندیدن چون چشماشون گشنه است، همشون حریص این موضوع اند، چون فکرشون، فکر مردمو درمورد رابطه ی جنسی بسته نگه داشتند،
* اوهوم
* این باعث میشه که آدم واقعاً شکوفا نشه، واقعاً نتونه رو مسائل جنسی فکر کنه. مثلا من و بابام نشسته بودیم ساعت ۵ صبح داشتیم یک مستند می دیدیم مستند درمورد استیون هاوکینگ کیه فیزیکدان بود،
* آره،
* داشتیم درمورد اون نگاه میکردیم، بعد بابام میگفت بابا اینا چجور آدم هایی اند، مثلا همه دانشمند شدند! بهش گفتم میدونی بابا چرا اینجوریه چرا فکرشون بازه میتونند پیشرفت کنند، میتونند تو کشورشون دانشمند پرورش بدند؟
* آره
* برای اینکه فکرشون رو محدود به این نمیکنند آقا من امروز دارم میرم خیابون مثلا دخترم داره میره خیابون چی پوشیده،رفته با کی داره حرف میزنه، الان که گوشیش داره زنگ میزنه خب کیه پشت تلفن، اون فکرش مشغول این نیست فکرش مشغول کاریه که داره میکنه. آقا یکی نیاز داشت به رابطه ی جنسی میره این کار رو میکنه، نیاز اذیتش نمیکنه یعنی واسش چیز بسته ای نیست که حتما زمانی که یک هفته فکرش درگیر این باشه آقا الان من نیاز دارم چیزی رو ندارم برطرف کنم،
* اوهوم
* جاهایی رو دارند که واقعا مردم میتونند کارشون رو انجام بدن، خانوم ها میتونند کارشون رو انجام بدن، میگم و این مکان ها زیر نظر مسائل پزشکیه زیر نظر دولته، یعنی داره دولت از این مسئله سود میبره، داره مالیات میگیره، طرف علاقه داره رفته دنبال این کار، دیگه حتما داره، حتما آدم نباید علاقه به کارهای خوب داشته باشه که اونم کار خوبه اونم کمک کردن به مردمه از نظر من،
* اوهوم،
* اونم رفع نیاز خیلی از آدم هاست که یک نوع کمک حساب میشه، رفع نیاز خودش هم هست باعث میشه که خب اون باعث میشه که جامعش خراب نشه، میدونی چی میگم؟ برای همینه که دوستی ها تو کشورهای خارجی یک دختر و پسر وقتی به هم علاقه مند میشن باهم ازدواج می کنند، واقعا ازدواج کردند، واقعا نسبت به هم متعهد اند، واقعا با علاقه ازدواج کردند نه اینکه دختری با پسری دوست میشه فقط بخاطر استفاده از جسم دختر باشه، چون اون استفاده از جسم رو برده، نیاز نداره برای استفاده از جسم کسی با کسی باشه،
* اوهوم.
* بخاطر محبتش، بخاطر خود طرف، بخاطر دوست داشتن طرف با اونه، ولی اینجا اون جوری نیست.
* اوهوم .
* اینجا ۹۰درصد پسر که میاد سمتت بخاطر استفاده از جسمته که میاد سمتت، چون نمیتونه، نمیگم پسر مقصره باز من میگم این مسئله دولت مقصره، چرا باید ۹۰درصد روسپیای ایران ایدز داشته باشند، عامل انتقال ایدز باشند؟ چرا خب اینا خب کارشون اینه اینا خب بخوای نخوای این کار رو انجام میدن،
* آره
* تو چه واست عادی باشه چه نباشه این کار رو واست انجام میدن، مثلا مشهد شاید قطب فرهنگی ما بوده الان مشهد شده بزرگترین ..... خونه ی ایران که راحت آخوند ها ازش استفاده میکنند، صیغه ی ساعتی و شرعی، خب این رو چرا عادیش نمیکنید؟ اینو خب چرا راحت آزاد اعلامش نمیکنید؟ نمیگید خب اینجا یه مکان ، مثلا سر میدون سپاه یه خونه ای هست هرکس بخواد بره میره مثلا کارش رو انجام میده پولش رو به دولت میده مالیاتش رو میگیره، خب مثلا طرف هم ماه به ماه موظفه کارت پزشکی داشته باشه موظفه بره مثلا این آزمایش هارو انجام بده،
* اوهوم
* دیگه اون زن هم نیاز نداره فرار کنه از چیزی، اون زن هم نیاز نداره خب یکی میاد پولش رو میخوره یکی خب رفته کارش رو انجام داده طرف خب پولشو، یکی میاد میکشتش یکی میاد تجاوز میکنه این مسئله از بین میره
* اوهوم درسته
* این مسئله بنیادیه یعنی واقعا آدم باید بشینه روش فکر کنه
* خیلی خب حالا بیایم همون جزئی از چیز از روابط جزئی چیز شروع کنیم اینکه شما داری الان میگی سیاست کلی چیزهایی که باید باشه و اینها منم تا یه حد هایی باهات موافقم درسته ولی حالا بحث رو برگردونیم به همون دوره ی مثلا راهنمایی و دبیرستان،
* درسته،
* توی دوره ی راهنمایی دبیرستان شما خب بچه ها از کجا این رابطه ی جنسی رو پی میبردن؟ یعنی وقتی به بلوغ می رسیدند می فهمیدند؟یا اینکه نه از جایی می دونستند؟
* ببین من احساس میکنم از جایی می دونستند چون خانواده هاشون
* مثلا از ماهواره ممکنه یا نه خانوادشون
* نه من اصلا قبول ندارم ماهواره باعث میشه که آدم فکرش خراب بشه اصلا
* هر کی فکرش خراب بشه یا یه آگهیه مثلا ما یه چیزیه نُرم نیست مثلا مادرها درمورد بعضی چیزها با بچشون حرف بزنند
* خب میگم به نظر من ماهواره اینجوری نیست این مسئله رو انتقال نمیده باز خانواده انتقال میده خب
* اوهوم
* من بچه تو سن..
* به نظر من خب ماهواره هم زیر نظر خانواده است ممکنه این شبکه ها رو ببینه
* خانواده است درسته من بچه، خانواده ام نشون میده بهم که این مسئله بده یا خوبه
* اوهوم
* چجوری بگم مثلا اینکه بابای من یه دفعه اگه دستشو بندازه رو شوخی دستشو بندازه رو گردن مامانم از لپ مامانم یا بوس کنه، مامانم اگه عکس العمل بدی جلو من نشون بده بگه نه حسین نکن زشته جلو بچه، این نشون میده چی من اگه یه جایی یه دفعه ی دیگه یه جای دیگه کنجکاو میشم میگم خب بقیش چیه ادامه اش چیه
* آها
* ولی وقتی نه میبینم خب مامانمم میخنده شوخی میکنه با بابام، میگم خب نه این یه چیز عادیه دیگه بابا چیزی نیست که من دنباله رو اش باشم پیش بگیرم
* اوهوم
* یا ببینید یه سری چیزها رو پدر و مادر باید رعایت کنند واقعاً تو خونه باید رعایت بشه مثلا خب یک سری مسائل کسی که بچه دار میشه یک سری روابطشو باید کنترل کنه که بچه نفهمه تا یک سنی
* اوهوم
* که پدر و مادر یه همچین رابطه ای رو باهم دیگه دارند یک سری پدر و مادرها فقط نیاز خودشون رو می بینند کنترل نمی کنند که آیا بچشون میفهمه یا نمیفهمه آره بچه اش هم امشب فهمیده چیکار کردن
* اوهوم
* یا نه نمیخوام کاملا بازش کنم ولی این مسئله مهمه من به شخصه میگم حتی پدر و مادرم اینجوری باهام صحبت می کنند ببین من کنجکاو این مسئله نیستم ببینم درمورد چی حرف میزنند هندزفری میزارم توگوشم یعنی میترسم چیزی از پدر و مادرم بدونم یعنی تا حالا بهم بر نخورده همچین اتفاقی چون پدر و مادرم رعایت کردند اینو ولی وقتی پدر و مادر رعایت نمیکنند بچه یبار میبینه بار دوم کنجکاو میشه ببینه چیه میره دنبالش پیدا میکنه میگه خب همه تعریف میکنند یه لذتی داره میره دنبالش که لذت رو تجربه کنه
* اوهوم
* چون اون هنوز عقلش نمیرسه که این لذت شاید مثلا یک لحظه است بابای من یک سری یک حرفی زد که من واقعاً خوشم نیومد از حرفش چون خب احساس میکنم اونم مال یک نسل قدیمه خب تفکرات خودش رو داره من نمیتونم تفکرات اون رو عوض کنم اون نمیتونه تفکرات من رو عوض کنه اینه که بهتره باهم دیگه کنار بیاییم تو این شاید هم بهتره در مورد تفکراتمون بحث نکنیم که مثلا بحث به جای بد کشیده نشه یا به بی احترامی کشیده نشه مثلا برگشتش گفتش که آره پدر من این حرف رو زد گفت یک لحظه لذت امکان داره یک عمر بدبختی برای آدم بیاره این همون فکر بسته ی پدر بزرگای منه
* اوهوم
* که یک لحظه اگه یه دختری یه کاری رو بکنه یا مثلا دست یه اقا پسری رو بگیره یا مثلا یه محبتی از طرف جنس مخالف بهش برسه این یک عمر بدبختی رو میاره
* اوهوم
* این از نظر من خیلی غلطه خب خانواده ی من آدما از این کار تو دیدی؟ لذتش رو میخوای تجربه کنی کجا میخوای تجربه کنی؟ یک پسری میاد دنبالت بخاطر رفع نیاز خودش که اونم مثلا از جایی دیده شنیده از فیلما از اینترنت از خانواده از به قول شما از ماهواره دیده شنیده اونم میخواد نیازش رو بر طرف کنه خب این دوتا به هم دیگه میخورن این مسئله باعث بروز این موضوع میشه
* اوهوم خب حالا یه چیزی که هست من این رو قبول دارم که میگی مثلا این نباید فرقی بین دختر و پسر باشه مثلا این تجربه کرده اونم تجربه کرده نباید برای این چمیدونم یک عمر بدبختی بیاره ولی بالاخره اینم باید توی رابطه جنسی چیزی که وجود داره یک چارچوب وجود داره اینه که دو طرف رضایت داشته باشند
* درسته
* خب یعنی حالا مثلا یک نفر اعتقاد به یک چیزهایی داره یک نفر نداره خلاف اعتقاداتش عمل میکنه ولی مثلا اون بچه هایی که توی سن راهنمایی این کار رو میکنند بر اساس کنجکاویشون میرن جلو دو طرفشون این رضایته رو دارند همیشه؟
* همیشه نه میشه گفت ندارند بخاطر اینکه نگاه کن آدم بعضی وقت ها کاری رو میکنه تا یک جایی پیش میره پشیمون میشه
* اوهوم
* ولی ببین نگاه کن من
* دیگه نمیتونه جلوش رو بگیره
* دیگه نمیتونه جلوش رو بگیره تا جایی که من شنیدم این مسئله رو میدونم آقایون تا یه جایی میتونن خودشون رو کنترل کنند از یه جایی به بعد دیگه نمیتونن کنترل کنند یعنی کاری که انجام میدن دست خودشون نیست این نفسشونه که داره جلوشون پیش میبره اینارو
* دیگه تهش رو نمیبینه دیگه کاری به تهش نداره
* دیگه نمیفهمه ممکنه بعد از انجام کارش پشیمون بشه ممکنه ناراحت بشه ولی باید کارش رو انجام بده
* اوهوم
* باید این ببین دختر تا یه جایی امکان دارند مثلا مسئله ی تجاوز امکان داره مثلا دختر تا یک جایی پیش رفته باشه به رضایت خودش باشه از یک جایی به بعد بهش میگه هی نکن هی دوست نداره این جلو بیاد ولی اون نمیتونه جلوی خودش رو بگیره این مسئله هم هست که باز دختر تا یک جایی با رضایت رفته
* اوهوم کنجکاوی هم داشته دیگه کنجکاویه آدم رو میبره جلو یا مِیله واقعا؟
* ببین تا یک جایی کنجکاویه از یه جایی به بعد به نظر من میله
* اوهوم
* چون خب یه نیازه که بعضی اوقات واقعاً ابصارش از دست آدم در میره نمیتونی کنترلش کنی
* اوهوم
* الان منِ خودِ جوون خب من آدم مجردی ام بعضی اوقات میبینی واقعا یه چیزی باعث میشه که آدم منقلب بشه و آدم من میرم با یک چیزی فکرمو مشغول میکنم میرم تو آشپزخونه مثلا ظرف میشورم این رو صدا میدم اون رو صدا میدم که مثلا خب فکرم رو مشغول کنم که مثلا آقا دیگه پرت بشه حواسم خب بالاخره هرکسی من انسانم دیگه
* آره
* خب پیامبرش رو هم می دیدی خب دنبال پونصد تا زن داشت خب چرا زن میره بخاطر این مسئله میگرفت دیگه اگه میخواست خرجشون رو بده دیگه چرا باهاشون میخوابید خرجشون رو میداد نمیرفت ازدواج نمیکرد پس اگه ازدواج کرده بخاطر این مسئله ازدواج کرده
* آره
* ولی خب ببین باز میگم اعتقاد فرق میکنه به نظر من خدا نگفته که حتما باید جلوتو بگیری این کار رو انجام ندی تعهد مهمه
* اوهوم
* آدم با کسی که توی رابطه است اگه رابطه اش شرعی باشه یا نباشه تعهد دو طرف مهمه رضایت دو طرف مهمه
* اوهوم
* ممکنه دو نفر باهم دیگه ازدواج مثلا میگن ازدواج سفید جدیداً زیاد شده خب دونفر باهم دیگه خوشبخت دارند زندگی میکنند هر دو هم راضی اند این وسط کسی ناراضی نیست
* آره
* دارند زندگی میکنند مثل یک زن و شوهر ولی خب هیچ رابطه ی مدرک و خط و امضایی وجود نداره مهم اون دو نفر اند که از هم راضی اند
* اوهوم آره خب شما خودت گفتی که درمورد جسم خودت از مثلا اول دبیرستان اینا فهمیدی
* آره
* خب حالا برام تعریف میکنی دقیقا چه اتفاقی افتاد؟
* من دقیقش رو اگه بهتون بگم عید بود ۱۳بدر بود اصلا یه همچین اتفاقی که افتاد من خب رفتم وقتی دیدم واقعا ترسیدم مامانم رو کشیدم یه گوشه باهاش گریه کردم تا جایی که همه خانواده فهمیدن
* (خنده)
* اینقدر که گریه کردم مامانم رو کشیدم یه گوشه گفتم خب مامان همچین اتفاقی برای من افتاده من خیلی میترسم فردا بریم دکتر من مریض نشده باشم یا اتفاقی نیفتاده باشه مامانم بعد اون موقع برا من توضیح داد که آره همچین چیزی هست این یه چیز عادیه که مثلا آره بعد بازم توضیح آنچنانی ازش نخواستم که بدونم دلیل اینکه این چیز عادی اتفاق افتاده چیه من چون رشته ی دبیرستانم تجربی بود وقتی وارد تجربی شدم مثلا زیست شناسی رو خوندم تازه فهمیدم دلیل اینکه من پریود میشم مثلا دلیلش چیه چرا مثلا این اتفاق تخمک گذاری میکنم برای اینکه مثلا بچه دار بشن دخترا ببین من اصلا نمیدونستم‌ زایمان طبیعی چیه من وارد دانشگاه که شدم
* واقعا!!
* والا نمیدونستم ، نمیدونستم اصلا این فکر میکردم کلا شکم آدم رو مثلا مثل سزارین کلا شکم آدم رو میبّرن
* آره
* یا مثلا بچه رو بیرون میارن نمیدونستم این مسئله زایمان طبیعی چیه واقعاً وقتی دیده بودم تعجب همه بچه ها دختر ها به من می خندیدند میگفتن واقعاً نمیدونی؟! یعنی برای همون از اون رشته انصراف دادم چون خیلی چیز ها رو باز میکرد که دوست نداشتم بدونم میگم به خاطر شخصیت منه که من آدمیم که واقعاً میشینم فکر میکنم به همه چیز فکر میکنم
* اوهوم
* مثلا من صبح داشتم می اومدم اینجا حتی با طرز صحبت کردنم با شما که مثلا شما رو ببینم اصلا چیکار کنم هم داشتم فکر میکردم
* اوهوم
* یک چیز خیلی عادیه
* آره
* هرکسی میتونه بگه حالا یه اتفاقی می افته دیگه بهش فکر نکنم ولی من بهش فکر میکنم
* اوهوم
* یا مثلا میخوام برم سر جلسه امتحان به اینش هم فکر میکنم دست خودم نیست اصلا جوریه که بزرگ شدم این شخصیت من رو اینجوری شکل داده این باعث میشه که خب خیلی
* خب اذیت میشی
* خودم اذیت میشم فکرم اذیت میشه جسمم از لحاظ جسمی هم اذیت میشم حتی من باعث شده این مسئله باعث شده که معده درد های عصبی بیارم ببین توی خونه همه ی خانواده ها باهم جر و بحث دارند همه ی خانواده ها باهم بحث و دعوا دارند خیلی از بچه ها بی خیال بحث و دعوای خانوادشونن میگن خب بابا و مامانه بحث میکنند ولی خب من واقعاً اینجوری نیستم واقعاً اعصابم به هم می ریزه واقعاً روحیه ام به هم می ریزه واقعاً اون لحظه که مثلا پدر و مادرم دارند باهم دیگه بحث می کنند خیلی عکس العمل شدید بدی دارم تا جایی که واقعاً معده درد های عصبی عجیبی میگیرم یا برای کنکورم من اینقدر عصبی شده بودم تمام موهای پام رو با دستم میکندم در این حالت من هی فکر میکردم خدایا چی قراره بشه چی قراره بشه چی قراره بشه چون سال دومم هم بود هی استرس داشتم هی چی میخواد بشه به خاطر این مسئله اذیت میشدم باز این میگم این که جلوی این رو می گرفتم که مثلا ندونم‌ اومدم بیرون به خاطر فکر کردنم بود بخاطر شخصیت منه
* اوهوم متوجه ام چی داشتی آها میگفتی که بعد اون موقع هنوز رابطه ی جنسی رو هم نمیدونستی دیگه؟
* نه نمی دونستم
* بعدش کی فهمیدی اون رو؟
* دوران فکر کنم پیش دانشگاهی بود که یکی از دوستام ازدواج کرده بود دوست خیلی نزدیکم بود اون موقع من فهمیدم که مثلا رابطه ی جنسی وجود داره
* اون برات تعریف کرد؟
* اون برام تعریف کرد بله
* قبلش خب اون خودش میدونسته ؟ یا نه وقتی ازدواج کرده فهمیده؟
* خودش می دونست آره میدونست ببین نگاه کن میگم که ولی خب جوری آدمی نبود که زیاد اطلاعات داشته باشه مثلا بدونه میدونست که مثلا همچین چیزی هست منم میدونستم ولی خب نمیدونستم خب واقعاً چیه
* آخه توی علوم نمیدونم کلاس اول دبیرستانه یا قبل تره توی کتاب علوم یه چیزایی
* نه الان نمیدونم ولی الان برای ما چیزی رو توضیح نمیدن ببین ما یک فصل درمورد این مسئله داشتیم که اصلا این کار اشتباه معلم استاد ما بود که توضیحی نداد درموردش به نظرم این وظیفه ی آموزشی داره ببین الان تو کشور های اروپایی میبینی طرف کلاس چهارم ابتداییه تو کتابشون کامل توضیح داده بچه چجوری به وجود میاد چجوری به دنیا میاد همه چیز هست تصویری توضیح داده شده
* آره
* خب این باعث شده که بچه سوال نپرسه بعد خانواده هم الان ببین دختر دایی من اون روز از من پرسید آبجی بچه چجوری به وجود میاد ؟ خب من موندم الان من واقعاً بهش بگم میگم اگه بچه ی خودم بود میگفتم
* آره
* توضیح میدادم کاملا بهش توضیح میدادم که بچه چجوری به وجود میاد چرا به وجود میاد چه رابطه ای هست که نه اینکه همه چیز رو بشکافم ولی تا حدی که بچه ام باید بدونه بهش میگفتم
* اوهوم
* ولی مثلا خب دختر داییم مادرش یکی دیگه است پدرش یکی دیگه است تربیت یک جور دیگه بعد خب من برگشتم گفتم که آتنا بلند شو از مامانت بپرس من نمیدونم نمیتونم بهت توضیح بدم خب بعد ممنون مرسی خب بعد به زن دایی ام گفتم زن دایی آتنا مثلا همچین چیزی رو از من پرسیده من میخواستم بهش توضیح بدم ولی نگفتم گفت نه این کار رو نمیکردی خب این مادرش اون جوری تربیتش کرده امکان داره من اون چیز رو اگه برای بچه تعریف میکردم ذهن بچه اش رو به هم می ریختم
* آره
* تو تربیت اون دخالت میکردم.
* آره آدم نمیخواد خودمم تو همون قضیه ی تحقیقم یک کمی چالش رو دارم که میگم من مثلا من میرم با یک نوجوون مصاحبه کنم چی رو بهش بگم چی رو بهش نگم بخاطر این که به قول شما تو تربیتش دخالت نکرده باشم
* دقیقا بعد الان جوری شده که دیگه همه نوجوون ها اونا این مسائل رو میدونن ببین داداش میگم که خانواده ، مامانم برا داداشم سیم کارت نمیگرفت میگفت خب حالا سیم کارت بگیرم میره تو اینترنت بده و اینجور چیزا ببین بعد یه مدت نشستم باهاش صحبت کردم گفتم مامان مثلا تو الان برا ماهان سیم کارت نگیری یا بگیری مثلا ماهان میخواد با سیم کارتش چیکار کنه اگه بخواد مثلا فیلم بدی ببینه دوستاش ندارن؟ بیرون نمیتونه ببینه؟ مثلا خب میره مدرسه ،مدرسه نمیتونه ببینه؟ این چیزیه که ما باید با ماهان جوری رفتار کنیم که ماهان بدونه نگه بابا این یه چیز عجیبه من باید ازش سر در بیارم بگه این چیزیه که به مرور زمان برای من هم اتفاق می افته ولی به زمان خودش
* اوهوم
* بدونه ولی نه همه چیز رو بدونه که کنجکاو بشه ولی اونقدر باید جلوش رو بگیریم بنظرم هر چی آدم از هر کاری منع بشه دنبالش میره همه ی آدم ها این اخلاق رو دارن بگن بده میری ببینی چیه که بده آره
* به آدم بگن بده صد درصد همه ی آدم ها این اخلاق رو دارند همه میرن ببینن چیه که بده پس نباید بهش بگیم که بده بده نکن نکن نکن الان اینجوری شده ببین من شب ها میشینم پدر و مادر خب داداشم هم بهش میگم بیا تو اتاق بشین باهم دیگه بخوابیم صحبت کنیم بعد بخوابیم برادر من کنار خود من میگیره میخوابه تا ساعت دو شب دو و نیم شب بعضی شب ها میشینیم باهم صحبت میکنیم حتی کوچک ترین اتفاق ها رو میاد برای من توضیح میده میگه آبجی فلان چیز تو مدرسه مون اتفاق افتاد دیروز نه پریروز مثلا فلان کس و فلان کس تو دستشویی چیز کردند حتی این همچین به خودش اجازه میده با خواهرش بیاد اینجور چیزها رو صحبت کنه بگه
* اوهوم
* به خاطر اینکه من بهش این اطمینان رو دادم هر چیزی رو که به من میگه دلیل نمیشه که من برم به بابا و مامانم بگم که بابام بیاد دعواش کنه
* اوهوم
* هر چیزی که بیاد تو خونه بگه دلیل نمیشه که دعواش کنند منعش کنند ناراحتی روحی ناراحتی عصبی براش به وجود بیارن یا مثلا میاد میگه همیشه ی خدا به اینترنت من وصله کلا تو خونه بدو بدو میاد آبجی اینترنتت رو روشن کن من میدونم داداشم تو اینترنت میره داره چیکار میکنه میدونم داره چه فیلمی نگاه میکنه میدونم تو گوشیش چیا هست
* اوهوم
* هیچ موقع هیچی رو از من مخفی نمیکنه...
* خب بعدش یعنی تا قبل از اون چون دوست صمیمیت بود متوجه شدی آره وارد صحبت شدی و اینا
* آره باهاش صحبت کردم
* خب بعد یک دفعه ای متوجه شدی خب چمیدونم در مورد رابطه ی خودش با اون آقا داشت باهات صحبت میکرد
* خب نگاه کن کامل همه چیز رو نگفت به من مثلا یک سری چیزها رو چجوری بگم مثلا چیه چجوری اتفاق می افته
* اوهوم
* یه همچین چیزهایی نه اینکه بیاد کامل توضیح بده بگه آره مثلا من امروز این کار رو کردم اون ، اون کار رو کرده نه همچین چیزی رو نه ولی خب یه سری چیزها رو نه اینکه درمورد خودشون بگه
* کلی گفت که اینجوریه قضیه
* آره
* خب بعدش که شما متوجه شدی چه واکنشی داشتی؟
* ببین چون من کلا اصولا آدم منطقی ام ولی خب همه چیز رو نمیتونم زود قبول کنم باز با این حال چند دفعه نمیتونستم از مادرم این مسئله رو بپرسم ولی خب با زن داییم که دختر عموم میشه خیلی راحت ترم
* اوهوم
* از اون مثلا دو سه دفعه درمورد این مسئله پرسیدم که مثلا چجوریه اصلا واقعیت داره نداره چون ببین من آدمی نیستم که حرف هر کسی رو باور کنم
* اوهوم
* کورکورانه دنباله روی یکی باشم تا مثلا نفهمم منبع موثق حرف رو نفهمم ببینم یعنی واقعاً حقیقت داره
* اوهوم
* ولی خب دو سه دفعه که از زن داییم پرسیدم مثلا خب اون بیشتر برام باز کرد این موضوع رو
* اوهوم نرفتی اینترنت بزنی ببینی؟
* نه اصلا آدمی نبودم که تو اینترنت دنبال چیزی باشم
* اوهوم
* اینترنت خیلی مباحث دیگه رو برا آدم باز میکنه و این باعث ترس من میشه شاید خیلی ها نترسن شاید خیلی ها الان علاقه داشته باشند به این موضوع و این خب باعث ترس من میشه من نمیگم ندیدم تا حالا دیدم دروغ نمیتونم بگم چون آدم دروغ گویی نیستم دیدم ولی خب یک دفعه تو عمرم دیدم اون یک دفعه هم باعث پشیمونیم شد
* اوهوم
* که مثلا اصلا یه همچین چیزی رو دیدم چرا دیدم
* فیلم ها یا نه واقعی؟
* فیلم رو دیدم واقعی نه واقعی که ... رو نمیخواستم ببینم
* آها من میخواستم که خیالت رو راحت کنم که هر چی دلت بخواد تعریف کنی نگران این نباشی که من
* نه نه نه یک دفعه که فیلمش رو دیدم پشیمون شدم که چرا دیدم چون نزدیک دو ماه سه ماه اصلا فکرم به هم ریخته بود اصلا اعصابم خراب بود اصلا این مسئله رو چرا دنبالش رفتم این میگم حس کنجکاویم باعث شد که یک مدت بود در موردش صحبت کردم فکرم در گیر این موضوع بود که بدونم چیه چی مثلا چه چیزی وقتی که دیدم واقعاً پشیمون شدم یعنی چجوری بگم کل دیدن فیلم هم دو دقیقه هم نشد ولی این باعث شد که نزدیک دو ماه من اصلا فکرم به هم ریخته بود اصلا اعصابم خراب بود
* اوهوم خب تا اون موقع که میگی تا آخر دبیرستان نمیدونستی بعد حالا بالاخره میدیدی که بچه های دیگه دوست دارند که مثلا رابطه ی چمیدونم دوستی داشته باشند
* آره
* با جنس مخالفشون اون موقع مثلا هیچ کنجکاوی نداشتی یعنی اینکه خودت نمیخواستی این رو امتحان کنی ببینی که برای چی دوست میشن یا چجوریه
* ببین هر نوجوونی تو زندگیش یک سری مشکلات به وجود اومده تو دوره ی نوجوونی چمیدونم دوست داره مثلا اونارو با یک آدم دیگه که به عنوان مثال دارم میگم خب مثلا همدم زندگیش باشه کنارش ... خب منم مثل همه ی نوجوون ها من که از کسی متمایز ندارم منم واقعاً دوست داشتم که این اتفاقه بی افته که یک کسی باشه ولی یه شخصیت چجوری بگم یه شخصیتی بودم که هر کسی رو نمیتونم اجازه بدم وارد حریمم بشه یعنی طرف باید حتما یک سری مزیت ها رو داشته باشه که من بهش اجازه بدم ولی خب خوشبختانه یا متاسفانه نبود ولی از نظر من خوشبختانه که تو اون دوران کسی رو پیدا نمیکردم که مثلا با مثلا اون با طرز فکر من
* چشمتو بگیره
* آره تو یک نگاه اول حداقل ازش خوشم بیاد
* اوهوم
* یا مثلا کسی که سراغ من می اومد کسی نبود که من ازش خوشم بیاد شاید امکان داشت خیلی من آدم خیلی شیطونیم کلا تو همه ی مسائل خیلی امکان داره مثلا من یک پسری تو خیابون ببینم ازش خوشم بیاد میترسم با دوستام بشینم شوخی کنم بگن آره بابا پسره عجب چیزی داره و اینا یا مثلا تو سلف سری قبلی داشتیم چایی و شیر میگرفتیم اومدم چایی بگیرم داشتم میرفتم پسره رو ... با کله رفتم تو صندلی در حدی که بهمون زل زده بودند داشتند میرفتند واسه همین دوستای خودم متوجه شدن خندیدن یعنی در این حد
* اوهوم
* ولی خب کسی رو پیدا نکرده بودم که بهش اجازه بدم که مثلا اون ملاک های من رو داشته باشه
* اوهوم
* چون من واقعیتش دوست ندارم طرف زود پسر خاله بشه بیشتر پسرها این اخلاق رو دارند
* اوهوم
* بعد هم سن و سال خودم رو اصلا چیز نمیکنم چون دوست ندارم طرف فکرش برسه بفهمه یک سری مسائل رو خودم آدمیم که میگم چون به عاقبت فکر میکنم دوست ندارم وقتم رو برای آدم بیهوده بزارم
* اوهوم
* آدم رابطه های دو روزه نیستم چون آدمیم که زود وابسته میشم من حتی به گل هم به یک گلی که توی خونه دارم وابسته میشم خودم خودم رو میشناسم اخلاق خودم رو هم میدونم وابستگیمو برا همین دوست ندارم هی این باعث بشه که خودم اذیت بشم برا همین جلوش رو میگرفتم خیلی ها می اومدند خیلی ها پیشنهاد می دادند خب من که از کسی چیزی کم نداشتم
* آره
* خیلی ها پیش اومدن ولی خب خوشبختانه تو اون دوران که شاید امکان داشت اشتباه کنم کمتر کسی نبود یک دهمم تو زندگیم دوس پسر دوستم رو امتحان کردم رفتم به مادرم گفتم این مسئله رو چقدر چیز بودم رفتم به مامانم گفتم که مامان من فلان پسره رو امتحان کردم پسره مثلا گیر داده به من ول نمیکنه پدرم متوجه شد از اونجایی که مامانم میگم همه چیز رو به بابام میگه
* آها
* آره بابام فهمید این مسئله رو بابام بدون اینکه به من چیزی بگه یا اینکه بگه دخترم چرا چی شده مثلا تو این سن هنوز سنت کمه طرف چرا مثلا بهت گیر داده و اینا فقط بهم گفت ماندانا بهش بگو فلان روز بیاد فلان جا اینجا بدون اینکه به من چیزی بگه
* اصلا نه دعوایی نه صدای بلندی نه بگو مگو هیچی گفت بهش بگو فلان روز بیاد فلان جا من به پسره گفتم خودم اومدم خونه پسره رفت دیگه با بابام اینجا رفت دیگه نمیدونم چی شد
* واقعاً نمیدونی
* فقط تا جایی میدونم پسره من رو میدید روش رو بر میگردوند
* آها (خنده)
* آره ولی خب کلا چون ... خب آدمیم که دیر الان علاقه مند میشم ولی وقتی علاقه مند میشم دیگه اصلا دل کندن برام خیلی سخت میشه یا به کسی به چشم دوست عادی میبینم که زود دوست میشم زود تموم شد .
* خب پس حالا درسته که میگی من نرفتم که مثلا طرف کسی ولی خب خانوادت هم این کنترل رو داشتند
* آره خانواده خانواده ام خیلی رو این موضوع
* نمیتونی هرکاری که دلت خواست رو با هر کی دوست بشی
* دقیقا خانواده ام خیلی رو این موضوع کنترل داشتند خیلی حواسشون هنوز هم که هنوزه خانواده کنترل دارند یعنی هنوز هم که هنوزه حواسشون جمع یعنی با این موضوع ببین من خودم آدمی نیستم که زیاد به کسی اجازه بدم از حدش گذر کنه ولی خب پدر و مادرم معمولا خیلی پدرم مخصوصا حساسه خیلی رو این موضوع که آره طرف مثلا دوست دختر و دوست پسر خیلی واقعا حساسه نه این که جاست فرند من مثلا پسره خیلی کاری نداره با این موضوع کنار میاد ولی با این موضوع کنار نمیاد که من با یک پسری توی رابطه ای باشم یک رابطه عاشقانه ای باشه که مثلا تهش شاید به یک چیزی ختم بشه یا شاید به جدایی ختم بشه با این مسئله اصلا کنار نمیاد
* اوهوم یعنی حالا پس اون تو دوره ی دبیرستان هم که مثلا میگی که مثلا موردش پیش نیومد ولی خب چیز بود و اینا
* خانواده ام هم خب خیلی دخیل بودند خب ترس از خانواده ترس از اتفاق هایی که قراره بعدش بیفته خب خیلی دخیل بود تو این موضوع
* ولی خب در واقع چیزی نمیدونستی از این موضوع مثلا این هایی که باهم دوست میشن چیکار میخوان بکنند
* نه نه
* فکر می کردی که یک چیز عاطفیه
* فکر میکردم یک چیز عاطفیه ... کاملا فکر میکردم، دیگه خیلی پیش بره مثلا دیگه گریه ات مثلا میگیره یا مثلا ناراحتی طرف خیلی چیز کنه بغلت کنه دلداریت بده باهات بیاد بره بخنده وقتتون رو پر کنه یه همچین چیزی تصور میکردم.
* اوهوم
* فکر نمیکردم که مثل دوستی هایی که الان میفهمم مثلا الان چیه نمیدونستم که مثلا همچین چیزی هست
* ولی اون اولاش یک چیزی گفتی در مورد یکی که تو دوره ی راهنمایی میشناختیش
* آره میشناختم .میشناختم چون پیرمرده یکی از آشناهامون بود
* نمیدونستی چیکار میکردند
* نمیدونستم ولی میدونستم که دختره با دهن خودش گفت .گفت من نیاز های فلانی رو برطرف میکنم ولی ببین نگاه کن نمیتونم بگم همه چیز رو نمیدونستم … آره دقیقا یک چیز کلی میدونستم نه اینکه جزئیات رو بدونم که مثلا آره فلانی با فلانی چیکار میکنه چیکار نمیکنه چقدر مثلا چه ساعتی چه دقیقه ای چه اندازه ای
* اوهوم
* مثلا اصلا چی هست چرا اینها رو نمیدونستم یک چیز کلی ازش میدونستم خب همه ی بچه ها از سن چهار پنج سالگی اینجور چیزها رو متوجه میشن از نظر من یه چیز کلی ازش میدونن...
* هر بچه ای یک پدری مادری داره دیگه...
* داره دقیقا .دقیقا یک چیزی بین پدر و مادر هست دیگه این چیزا رو نمیدونستم خب وقتی دختره در مورد خودش برگشته گفته این موضوع رو خب این رو منم متوجه شدم که این موضوع هست
* اوهوم
* ولی خب میگم کنجکاو آنچنانی نبودم که ببینم آره حتما چیکار میکنند
* اون دختره چجوری بود که یعنی مثلا کسی دیگه ای
* دختره خانواده ی ضعیفی داشت باباش هم بنده خدا معتاد بود
* اوهوم
* مادرش هم که میگن نمیدونم از قدیم گفتن مادر رو ببین دختر رو بگیر این مسئله صدق میکنه
* اوهوم
* مامان دختره هم زیاد وضع نرمالی نداشت
  + آها
  + خب دخترش هم طبیعتا به هرکی بگی به مادرش میره دیگه
  + میشناسیش هنوز هم؟
  + نه اصلا دیگه هیچ رابطه ای من میگم آدم خیلی
  + خبری ازش نداری
  + دقیقا من اصلا آدمی نیستم که زیاد با همسایه با رفیق اینا رابطه ای ندارم رابطه ی دوستی ای که مثلا خونه ی هم بریم بیایم
  + آره
  + اصلا با کسی برقرار نمیکنم حتی دوست های نزدیکم همین الان با هیچ کدومشون رابطه ای ندارم خونشون برم خونمون بیان
  + اوهوم
  + اینجور مسائل رو حفظ میکنم شاید یکی از دوستام تو دانشگاه خیلی بهش نزدیکم
  + اوهوم
  + ولی باز هم در اون حد نیستیم که خونه ی همدیگه بریم بیایم شاید خیلی مسائل رو باهم در میون میزاریم صحبت میکنیم درد و دل میکنیم ولی باز میگم در اون حد نمیزارم پیش بره
  + اوهوم
  + چون احساس میکنم درست نیستش آدم بخواد اینقدر یکی رو نزدیک خودش بدونه
  + اوهوم
  + هر چقدر باشه باز غریبه است اون که هیچ موقع خواهر من نمیشه اون که هیچ موقع مثلا از من نمیشه اون که همه چیز خونواده من رو امکان داره یک قضاوت نادرستی از من داشته باشه که صد در صد پیش میاد غریبه است دیگه
  + آره. خب حالا توی مدرستون غیر از اینکه حالا بعضیا مثلا رابطه ی با جنس مخالف میخواستند چمیدونم دوست بشن یا هرچی چیز هم داشتین مثلا این که دخترا باهم دیگه بخوان کنجکاوی هاشون رو برطرف کنند
  + آره بود این مسئله هم بود خیلی بود پیش می اومد مثلا توی دستشویی حتی دستشویی مدرسه خیلی اتفاق افتاد خب دوران راهنمایی من خیلی میدیدم یا مثلا میلشون مثلا میلشون نسبت به جنس موافقشون هم توشون خیلی دیده میشد توی دخترا چون مثلا خانواده ها زیاد با دوست دخترت کاری ندارند که داری چیکار میکنی چیکار نمیکنی چی میگی چی نمیگی میرید تو اتاق در رو میبندید زیاد توجه نمیکنند خب دختره دارند درس میخونند یا باهم دیگه صحبت میکنند
  + اوهوم
  + زیاد به این مسئله توجه نمیکنند و این خیلی بینشون رایج بود مخصوصا تو کرج که می اومدم مدرسه که میرفتم اونجا این مسئله خیلی بیشتر میدیدم
  + راهنمایی بودی یعنی؟
  + نه دبیرستان توی کرج که می اومدم
  + اوهوم
  + خب تو راهنمایی چون ببین خانواده هایی که اونجا بودند باز چجوری بگم اصلا خب جوری بودند که مثلا زیاد اتاق های مثلا تنها و تکی نداشتند
  + اوهوم
  + اینجوری نبود بینشون زیاد دوستی هاشون دوستی های دختر اگه با دختر بود زیاد مثلا حدی نداشت ولی خب سمت کرج که اومدم تازه این مسئله رو فهمیدم که مثلا دخترا هم به هم دیگه میل دارند نسبت به هم دیگه
  + اوهوم
  + خیلی کارهای دیگه انجام میدن
  + اوهوم
  + این رو توی کرج متوجه شدم تو دوران دبیرستان
  + چند مورد یادته؟
  + یک مورد خیلی جدی یادمه که اتفاق افتاده بود
  + خب بعد مدرسه هم متوجه شده بودند؟
  + مدرسه متوجه شده بود که ماهم متوجه شدیم
  + آها خب برخوردشون چی بود؟
  + یکی دو مورد هم دیده بودم مثلا خودم به چشم ندیده بودم دیده بودم که بچه ها درموردش حرف میزنند شنیده بودم در موردش
  + اوهوم یعنی مثلا تو محیط مدرسه اینجوری بودند که معلوم بود که این دوتا به هم علاقه مند اند؟
  + معلوم بود. معلوم بود که به هم علاقه مند اند چون نمیدونم چجوری همچین چیزی امکان داشت ولی خب بود دیگه
  + اوهوم
  + چون احساس میکنم خانواده ها خب نمیذاشتند با مخالف خودشون یا خیلی بسته بودند بود دختر مذهبی هم بود که همچین اتفاقی براش افتاده بود توی خانواده ی وحشتناک مذهبی بزرگ شده بود مثلا خانواده خیلی کنترل داشتند ولی با دوستای دخترش کاری نداشتند یعنی پدرش مادرش کاری نداشتن این خونه ی مثلا فاطمه میره یا فاطمه میاد بابائه میبرد جلو در میرسوند از جلو در خونه می اورد ولی خب نمیدونست تو خونه دارند چیکار میکنند
  + اوهوم
  + این مثلا خیلی بده
  + آره ولی
  + کنترل بیش از اندازه
  + حالا پس میتونی بگی که مثلا بچه هایی که اینطوری بودند بیشتر مال خانواده هایی بودند که کنترل زیاد بود و دوست پسر مثلا نمیتونستند داشته باشند؟
  + اوهوم
  + ... چیز چی خود ارضایی ؟
  + این که بهتون بگم بین همه تو این سن بوده
  + اوهوم
  + چون طرف خودش رو کشف کرده میشه گفت تقریبا از 15 نفر هر15 نفرشو نمیدیدم که این کار رو انجام بدن
  + اوهوم
  + حداقل یک بار تو زندگیشون انجام دادند
  + آها
  + ببین تقریبا میشه گفت تمام بچه ها چه دختر چه پسر این کار رو انجام میدن
  + که خودشون رو بشناسند مثلا یک کنجکاوی دارند
  + یا اینکه مثلا نیازشون چیز شده نمیتونند کار دیگه ای بکنند مثلا این کار رو انجام میدن که خودشون رو کنترل کنند
  + اوهوم
  + این مسئله رو خیلی دیدم بین همه چی بگم کلا
  + دیگه چیا از نظر مدرسه خلاف بود ولی بچه ها مثلا خیلی دنبالش بودند تو ذهنت نیست؟
  + از نظر مدرسه مثلا همین گوشی اوردن و اینا بود که بچه ها خیلی دنبال این مدرسه بودند که بیارن فیلم های خیلی مبتذل بچه ها خیلی دنبالش بودند بچه ها که این ها رو به هم دیگه بدن بگیرن یا مثلا چیز کنند
  + چرا ؟ به خاطر اینکه اطلاعاتشون رو کامل کنند؟
  + به خاطر اینکه اطلاعاتشون بعد خیلی ها هم به خاطر اینکه چجوری بگم نیازشون رو بر طرف کنند به خاطر اون مسئله چون کسی که این رو میبینه دوست داره خودش هم اون لحظه نفسش جوری میشه که یک نیاز هایی داره دوست داره که اون نیاز رو بر طرف کنه دیگه چیابود دعوا خیلی میکردند نمیدونم سر چی دعوا میکردند ولی دعوا زیاد میکردند هنوز هم که هنوزه من میبینم تو مدرسه های دخترونه دعوا خیلی اند دعوا خیلی میکنند یادمه تو اون دوران شنیده بودم که توی مدرسه های توی سمت …. دوتا سه تا جنین بچه پیدا کرده بودند داخل دستشویی داخل چاه دستشویی مدرسه یعنی در این حد هم طرف پیش رفته بود
  + آره
  + ببین خب مدرسه هم به یک چیزهای الکی گیر میدادن چیزهایی که خیلی پیش پا افتاده بود بچه ها هم خیلی دوست نداشتن انجام بدن مثلا میگفتن مقنعه هاتون رو نباید در بیارید که این اصلا چیز خیلی مسخره ای بود از نظر من چون تو مدرسه محیط خانوم بود دخترونه بود یا مثلا میگفتن ناخوناتون رو نباید بلند کنید این یه چیزیه که دخترا دوست دارند انجام بدن یا لاک دوست دارند بزنند این چیزیا جلوی بچه ها رو میگیره
  + آره
  + مثلا دوست داشتند .... بکشند درگیر این بودند که این کارا رو انجام بدن بعد هم انظباتشون پایین می اومد هم معلم و معاون و این جور چیزا فقط دنبال این بودند که این جوری باشند بعد خیلی خشک رفتار می کردند دوست نداشتند با بچه ها نزدیک باشند که بچه ها مثلا اگه یک مشکلی طرف تو خونه داره
  + اوهوم
  + بیاد تعریف کنه توضیح بده ببین من یه دختری رو میشناختم که دوست خیلی نزدیکم نمیشه گفت ولی دوستم بود تنها کسی بود با تنها کسی که تو مدرسه صحبت میکرد تقریبا من بودم بعضی اوقات می اومد صحبت می کرد
  + اوهوم
  + ببین یه دفعه درمورد روابط پدر و مادر و اینا صحبت شد تو مدرسه من دیدم این دختر اسمش مهرانا بود یک ماه بود این حالت افسرده و اینا داشت خیلی روش کار کردم که با من صحبت کنه اصلا دلیل افسردگیش چیه دختری بود که مادر نداشت تک دختر بود با پدرش تنها زندگی میکرد
  + اوهوم
  + بعد متوجه شدم که پدر این دختر بهش جوری تعریف کرده بود که از دخترش استفاده ی جنسی میکرد اینم جوری براش تعریف کرده بود که تو باید این کار رو در قبال من انجام بدی
  + یعنی فکر میکرد که با پدرش باید
  + باید انجام بده فکر میکرد که همه ی دختر پدرا بچه وقتی فهمیده بود این مسئله رو که این نیست نباید این کار رو بکنه رابطه ی پدر و دختری این نیست اصلا میگم حدود یک ماه بود که برهم ریخته بود تو هفته می دیدی یک روز میومد مدرسه می دیدی نمی اومد مدرسه یا من مثلا خب این مسئله رو واقعا بهش میگفتم برو به یکی بگو به یک روانشناس بگو به مثلا یک حتی میگم معلم ها انقدر به دانش آموزها نزدیک نبودند که دانش آموز بیاد مشکل به این بزرگیشو باهاش در میون بزاره یه چیز واقعا بزرگی بود واقعا باعث افسردگی من هم شده بود این موضوع باعث شده بود من دیدم نسبت به پدرم عوض شده بود با یک چشمی که حالت متنفر بود با این که پدر من خیلی به من نزدیکه
  + اوهوم
  + خیلی به من یعنی ناخودآگاه همچین دیدی نسبت به پدرم پیدا کردم این جوری بابامو میدیدم
  + اوهوم
  + آره نکنه بابای من هم نسبت به من همچین نظری داره نکنه بابای منم اینجوریه این چیزی بود که من تو اون سن درک نمیکردم که خب پدر من آدم فهمیده ایه که رابطه ی دختر و پدریش رو میدونه درک میکنه مریض جنسی نیست که بخواد بچه اش رو اذیت کنه آزار جنسی اون رو بده و پدر اون مریض جنسی بوده که این کار رو با بچه اش کرده
  + اوهوم
  + میگم مقصر این وسط آموزش ما هم هست همش چون دوست دارند جذبه ی خودشون رو حفظ کنند دنبال گیر دادن های الکی اند دنبال مثلا خب به نظر من اگر معلم ها و مدیر با دانش آموزش دوست باشه خب دانش آموز کار اشتباهی رو تو مدرسه انجام نمیده باعث نمیشسه که دوستش ناراحت بشه باعث نمیشه که ناراحتی دوستش رو ولی وقتی من هی خودم رو بگیرم هی خودم رو دور کنم هی چیز کنم اونا رو هی بخوام مورد انضباطی واست داشته باشم هی بهت اخطار بدم تو هم خب نسبت به اون طرف حس تنفر پیدا میکنی هی دوست داری اون رو اذیت کنی
  + اوهوم
  + من آدمی بودم هم درس خون بودم تو مدرسه همم این که انظباتم مناسب بود یعنی مثلا خب پی شیطونی و اینا نبودم ولی یادمه معلم کاری با من کرده بود که سه روز از مدرسه اخراج شده بودم امتحان جغرافیا داشتیم بعد خب این معلم جغرافیامون زنگ پرورشی هم با ما بود یعنی معلم پرورشی مون بود خب مثلا زنگ پرورشی آدم صحبت میکنه دیگه
  + اوهوم
  + خب پرورشی رو گذاشتن با دوستات حرف بزنی بخندی خب ما هم شیطونی می کردیم شیطونی دوران خودمون رو داشتیم میکردیم میگفتیم میخندیدیم سر کللاس بعد این از مسئله حرسش مونده بود سر امتحان جغرافیا امتحان رو که از ما گرفت برگه ی من رو روی برگه رو فقط سعی کرده بود به من داده بود 8 توی برگه فکر کنم توی برگه که همه ی نمره ها بالای 18 یه 8 چشمک میزد پدر من هم رو نمره هام مامان منم رو نمره هام وحشتناک حساس بودند دوتاشون باهم می اومدند کارنامه بگیرند حالا من گریه میکردم بابا من 20 میشدم این رو من جغرافیا میشم 8 امکان نداره آقا چقدر گریه و زاری و زجه و اینا رفتیم به مدیرمون گفتیم مدیرمون هم تهدید میکرد حالا به جای اینکه بگه آقا شاید دانش آموزم راست میگه تهدید اگه تقوی نمیدونم برگه ات رو در بیارم از بایگانی مشکلی نداشته باشه همون نمره ات باشه من میدونم با تو اخراجت میکنم گفتم خانوم ما رو اخراج کن شما فقط برگه ی من رو در بیار خانوم فقط روی برگه رو سعی کرده پشت برگه رو سعی نکرده سوال های پشت برگه رو در نظر نگرفته همینجور رد کرده
  + اوهوم
  + که سعی کردن دیدن 20 شدم اون عقده ام موند سر کلاس برای زیرش پونز گذاشتم 3 روز اخراجم کردند سر قضیه پونز ولی بابام اصلا چیزی بهم نگف چون برگشت بهم گفت واقعا حقش بوده یه چیزی یه بلایی سرش می اوردی تعجب نمیکردم چون عقده اش رو دلم مونده بود یعنی تنها شیطنتم تو طول دوران مدرسه ام شیطونی ام که یکی رو اذیت کردم فقط همین بود فقط و فقط همین بود
  + (خنده)
  + چون میگم اذیتم کرده بود دیگه
  + آره خب حالا آها یکی یادم رفت ازت بپرسم اون قضیه ای که میگی فهمیدی پدرش بهش همچین چیزی داره اون مال چه سنی بود؟
  + مال سال دوم دبیرستان که بودیم این مسئله رو فهمیدم
  + آها خب پس اون موقع هم تقریبا میدونستی یه چیزی
  + میدونستم ولی نمیدونم چرا ببین ایرانی نبودن خب حالت چیز بودن چجوری بهت بگم ارمنی بودن مال ارمنستان ولی می دونستم که مال افغانی و اینا نبودن میدونستم مال ایران نیستند
  + ولی ایرانی ها هم ارمنی اند
  + ارمنی بودند ولی ارمنی ایرانی نبودند
  + آها
  + یعنی اومده بودند چند سال بود اومده بودند ایران زندگی میکردند این دختره هم جوری نبود که بتونه راحت فارسی صحبت کنه فارسی صحبت میکرد خیلی دست و پا شکسته بعد با کسی هم ارتباط بر قرار نمیکرد خیلی آدم گوشه گیری بود همیشه تنها یه گوشه مینشست خب اینکه خیلی من مثلا میرفتم چیز میکردم با من صحبت میکرد با کسی کاری نداشت توی اینجور مسائل ادم کلا تنهایی بود چون تک فرزند هم بود تو خونه تنها بود مادر هم نداشت این مسئله خیلی چیز بود
  + اوهوم
  + مادر داشت مادرش هم زنده بودا
  + طلاق گرفته بود؟
  + طلاق گرفته بودند یا نمیدونم ایران نبود اصلا این رو نمیدونم تو این مسائل وارد نمیشد چیزی آنچنانی از زندگیش به آدم نمیگفت
  + اوهوم
  + آدم تو داری بود کلا ولی وقتی من فهمیده بودم واقعا ناراحت بودم واقعا عذاب میکشیدم که یک راز بزرگی رو فهمیده بودم که نمتونستم به کسی بگم و اجازه ی گفتنش رو نداشتم بعد من آدمی ام که نمیتونستم از پدر و مادرم چیزی رو تو دلم نگه دارم خب همه چیز رو به پدر و مادرم میگفتم
  + آره
  + هنوز هم که هنوزه میگم اخلاقم اینه تقریبا هم میشه گفت من همه چیز ولی یک سری چیز ها رو اون باعث شده بود که منم اعصاب و روانم بهم بریزه که یک چیز یک بار خیلی سنگینی رو دوشم بود
  + اوهوم
  + خب باعث گوشه گیری منم شده بود و اون دختر کاری نمیتونست بکنه واقعا نمیتونست به کسی چیزی بگه ون خب یک پدر داشت تنها توی یک جای غریب که نه فامیلی داشت نه خانواده ای داره
  + آره
  + یک سنی هم بود که خب پرورشگاهی جایی نمیتونست بره که
  + آره
  + ایران هم جایی نیست که بتونی بچه ی پرورشگاهی ها رو ساپورت کنه مجبور بود که با اون قضیه کنار بیاد مجبور بود که بسازه تا به یه سنی برسه که با منم چقدر صحبت میکرد که من نرم مثلا نگم چقدر از مشکلاتش صحبت میکرد که مثلا چه چیزهایی اگه مثلا بگم چه چیزهایی چه مشکلاتی تو آینده برام پیش میاد نگاه مردم نسبت به من چجوری میشه
  + اوهوم آره خیلی چیز
  + اون باعث شده بود که منم بهم بریزم خیلی اذیت شده بودم سر این قضیه ولی خب وقتی که زمانی که از اون مدرسه رفت نمیدونم کجا رفتن ولی از کرج کلا رفتند از اون مدرسه رفت وقتی که با مامانم صحبت کردم این قضیه رو گفتم یعنی واقعا سبک شدم واقعا راحت شدم که مثلا گفتم مامانم مثلا چقدر باهام صحبت کرد که آره همه ی پدر و مادرا چون یک مدت بود که رابطه ام با بابام خیلی بد شده بود خیلی پرخاشگر شده بودم هرچی که پدرم میگفت بد جوابشو میدادم عمل نمیکردم این مسئله خیلی روی رفتارم تاثیر گذاشته بود هم اینکه تو دوران بلوغ بودم همم اینکه این مسئله خیلی باعث پرخاشم شده بود ولی وقتی صحبت کردم با مامانم این مسئله رو با مامانم درمیون گذاشتم خیلی راحت تر تونستم کنار بیام دیگه مثلا اون پرخاشگری ها رو نسبت به بابام نداشتم تازه مثلا تونستم یک ذره به بابام نزدیک تر بشم مثلا نه مثل قبل ولی خب نسبت به بابام نزدیک تر شده بودم که مثلا تازگی بهتر شده این مسئله که مثلا راحت میتونم با بابام که حدودا پنج سال چهار سال این حدوده که مثلا راحت میتونم با بابام کنار بیام که مثلا من آره با لباس راحتی مثلا با معذرت میخوام لباس زیرم کنار بابام قدم میزنم میرم میام چون خونه ما اونجور خونه ی بسته ای نیست من جلوی بابا و داداشم راحت تاب میپوشم من مامانم نمیگه مثلا چون داداشته برو حتما خودتو بپوشون مثلا اندام تو رو نبینه اصلا ما همچین چیزی رو تو خونمون نداریم ولی تازه میگم سه چهار ساله با این مسئله کنار اومدم که مثلا بابای من هیچ نظری به من نداره
  + اوهوم
  + اصلا این یک فکری بود که تو وجودم رفته بود که آقا حتما پدرا نسبت به بچه هاشون نظر داشته باشند این باعث شده بود خودم رو نسبت به بابام بپوشونم خودم رو نسبت به بابام دور کنم بابام اگه به من می اومد من رو بوس کنه یا می اومد یک دست نوازش به سرم خودم رو کنار میکشیدم
  + آره
  + این باعث شده بود طرز فکرم عوض شده بود ولی خب الان زمانی که با مامانم صحبت کردم خب دیگه با خودم کنار اومدم زمانی هم که دیگه آدم یک زمانی هم میرسه نمیگم من حالا عقلم میرسه به خیلی چیزها شاید نرسه شاید هم برسه ولی خب زمانی که آدم میفهمه میگه اون طرز فکر بچه گانه ی من بود شاید من مقصر نبودم اون دختره هم شاید مقصر نبوده مقصر اونی بود که باعث این طرز فکر و طرز تفکر من شده بود
  + اوهوم
  + ولی یک چیزی هم بود من کار اشتباهی انجام نمیدادم از دست خودم نبود این شاید اون چیزی بود که من خودم رو محافظت میکردم دوست داشتم که خودم رو حفظ کنم از اون قضیه
  + آره
  + همین دیگه
  + مامانت هم شاغله یا نه؟
  + نه مادرم شاغل نیستش مادرم خانه داره
  + اوهوم دیگه چیز در مورد بدن خودت چه حسی داشتی تو دوران نوجوونیت مثلا حالا مثلا یک خورده گفتی که مثلا مواظب بودم که اون بخاطر اون اتفاقی که افتاده بود و اینا ولی کلا درمورد بدن خودت حس مثلا دوست داشتن داشتی یا
  + ببین مدت اولی که احساس تحول تو ذهنم به وجود اومده بود واقعا خیلی خجالت میکشیدم چون آدمی بودم که راحت لباس میپوشیدم راحت و آزاد بودم مثلا با شلوارک میرفتم می اومدم با تاب میگشتم با پیرهن آستین کوتاه میکشتم جلوی همه
  + آره
  + هنوز هم که هنوزه من اونجوری ام چون کنار اومدن دیگه آقا همینه یک مدت خیلی اذیت میشدم سعی میکردم مثلا خودم رو بپوشونم
  + سینه ها
  + سفت میکردم سعی میکردم مثلا دیگه دیده نشه این تغییراتی بود که تو اون دوران برام به وجود اومده بود ولی خب کم کم با این مسئله کنار اومدم خب این بدن منه من باید با این مسئله کنار بیام نمیتونم تغییرش بدم این چیزیه که شاید اول ها دوستش نداشتم دوست نداشتم این تحولات به وجود بیاد دوست داشتم همون آدم سابق باشم که کسی ببین خب اتفاق هم میفته تو خیابون خیلی ها بد نگاه میکنند خیلی ها نگاه نمیکنند شاید تو خانواده ی من این اتفاق نیفتاده باشه ولی تو خیابون خیلی اتفاق افتاده که آدم ها بد نگاه کردند شاید چیز های بدی گفتند که تو روحیه ی من تاثیر گذاشته چون من آدمی ام که شاید به روی خودم نیارم از بیرون خیلی خشک و جدی خشن به نظر بیام از لحاظ یه جنس مخالف ولی آدمی ام که فوق العاده احساساتی ام فوق العاده زود ناراحت میشم وابسته میشم خب اینا باعث میشه که خودم خودمو کنار بکشم هی جلوی خودم هی خود دار باشم این باعث میشه که مثلا خب فکر مردم حرفای مردم که میزدند رو من خیلی تاثیر میگذاشت باعث میشد ناراحت بشم از این جسمی که دارم ولی خب بعدش کنار اومدم گفتم خب این اندام منه چون اندام من نسبت به همسن و سال های خودم خیلی بزرگتر بود خیلی تو چشم تر بود
  + چه سنی ؟ چند سالت بود؟
  + هنوز هم که هنوزه اونجوریه
  + میدونم اون موقع که شروعش بودی و نگران بودی و اینا
  + نمیدونم فکر کنم 15. 16سالگیم بود که مثلا این اتفاق افتاد چون من لاغر بودم یک دفعه ای چاق شدم بعد از دوران بلوغم چاق شدم چون لاغر بودم یک دفعه ای این اتفاق ها افتاد یک تغییر بزرگی بود تو یک سال آدم نمیتونه با همچین چیزی کنار بیاد هرکسی به نظر من طرف مگر اینکه از بچگیش کنجکاو داشتن و دونستن اینا باشه که بتونه واقعا باهاش کنار بیاد
  + اوهوم
  + وگرنه اصلا منی که اینجور چیزا رو دوست نداشتم بدونم کنجکاوش نبودم خب بعدا سخت بود یک ذره
  + اوهوم
  + ولی کم کم باهاش کنار اومدم کم کم مثلا قبول کردم که مثلا آره این اندام منه اینجوریه همه ی خانوما اینجوری اند باهاش کنار میان اندامشون رو دوست دارند میتونن چیز کنند میگم حتی یک بار حداقل از خودم خجالت میکشیدم که تو حموم نمیتونستم لباسم رو در بیارم کامل دوش بگیرم با لباس با لباس های زیر میرفتم حموم دوش میگرفتم آره در این حد بود که از خودم خجالت میکشیدم خودم از خودم خجالت میکشیدم تا مثلا با خودم کنار بیام که مثلا آره دیگه این اندام منه آره قبولش کردم که این دیگه آقا اوکی ام با این با این مسئله هیچ مشکلی ندارم
  + بعد حالا تو گفتی که خب مثلا با فامیل ها و اینا ما راحتیم ولی مثلا با پسرای همسایه و اینا چی ؟
  + نه من سعی میکردم حریم خودم رو حفظ کنم
  + آها تو کوچه هم
  + تو کوچه هرگز یعنی پدر من آدمی نبود که اجازه بده مثلا من تو کوچه برم بشینم با دخترا بازی کنم
  + اوهوم
  + مامانمم آدمی نبود که اجازه بده برم تو کوچه بشینم با دخترا بازی کنم با بچه ها بازی کنم یا مثلا همکلاسی های دوران مدرسه ام نمی اومدند خونه ی ما حالا باهم خاله بازی کنیم من با پسر عمم پسر عموم که هردوشون یکی 24 یکی 25 سالشه با دختر داییمم بود
  + خودت الان چند سالته؟
  + من 21 متولد 76ام
  + اوهوم
  + دختر داییم که اون حدودا 18. 17 سالشه که خیلی بهم نزدیکیم یکی هم دختر عممه که حدودا 17 سالشه دختر عموم هم که همسن منه اون موقع خب اون زمانی که بچه بودیم خب دختر عمم چون نزدیک ما بود خی خیلی باهم بازی میکردیم و اینا اون تنها کسی بود که مثلا یا با پسر عموم بازی میکردم شمال هم میرفتیم دختر داییم بود دختر عمم هم بود افراد فامیل غریبه مثلا پدر مادرشون با پدر و مادر من دوست بودند من با اون ها رفت و آمد داشتم دوستی نداشتم از خودم که فقط مال من باشه مثلا دوست من باشه خودش فقط دوست من باشه مثلا بیاد خونمون و بره
  + اوهوم
  + یا مثلا باهم درس بخونیم
  + یا قبل از دانشگاه مثلا کلاس زبانی موسیقی ای چیزی نمیرفتی که مثلا عادی باشه دختر و پسر باشن ؟
  + نه نرفتم
  + اوهوم اولین مواجهت در مقابل پسرا
  + ولی هیچ ببین من چون آدمیم که طرز فکر آزاد دارم هیچ حس آنچنانی نداشتم که مثلا این پسره حتما من فکری تو وجودم باشه این هیچ طرز فکری نداشتم فقط این رو میخواستم ثابت کنم آقا من دخترم اندازه ی شما ارزش دارم اوهوم برای خودم اندازه ی شما ارزش قائلم تنها چیزی که تو فکرم بود فقط همین بودم هنوزم که هنوزه همینجوریه میگم خب میشه گفت بیشتر بچه های دانشگاه شماره ی من رو دارند هیچ اتفاقی هم برای من نیفتاده از لحاظ مزاحم تلفنی و اینا چون میگم آدم خودشه که تعیین میکنه چه کسی چجوری باهاش رفتار کنه یک دختر نشون میده مثلا طرف مقابلش چه اندازه اجازه داره نزدیک بشه چه اندازه اجازه داره با اون چه صحبت هایی رو بکنه منم که تعیین میکنم این موضوع رو
  + آره
  + برای جنس مخالف با طرز برخوردم با طرز صحبت کردنم خب من وقتی جلوی خودم رو بگیرم خیلی چیز ها رو اونم صد در صد حریم خودش رو حفظ میکنه وقتی میبینه من برای خودم شخصیت قائلم
  + اوهوم
  + اونم برای خودش و برای من شخصیت قائل میشه اگه برای منم
  + مثلا مثال هم بزن
  + به عنوان مثال مثلا آها یکی از همکلاسی های پسر من ترم دوم از من خوشش اومده بود قشنگ متوجه میشدم از طرز پیام هایی که به من میداد یعنی قشنگ ببین آدمی نبود که اصلا بگه بخنده صحبت کنه تو جمع
  + اوهوم
  + دست بگیره از این آدمایی بود که ساکت و آروم و اینا صحبت نمیکنند زیاد ولی خب من توی یک جمعی میرفتم تو جمعشون بودم خیلی میگفت میخندید جمع رو دستش میگرفت
  + آها
  + قشنگ همه ی بچه ها دوستام دوستای نزدیکم فهمیده بودند که مثلا فلانی از من خوشش اومده و میدونستند من اصلا ازش خوشم نمیاد مثلا پیام که میداد هنوز هم که هنوزه مثلا خب من باهاش حرف میزنم میگم میخندم هیچ مسئله ای نیست ولی هنوز هم که هنوزه پیام میده توی یه حدی نگه میدارم اجازه نمیدم از اون پیشرفت کنه مثلا یه چیزی بگه یا مثلا حتی یه بحثی هم بود گفتش که آره ما همدیگر رو دوست داریم برگشتم گفتم که شما از خودتون داری صحبت میکنی وقتی از احساسات طرف مقابلتون مطلع نیستید چرا درموردش نظر میدید برگشت گفت نه در حد دوستی گفتم، گفتم آها در حد دوستی هیچ مشکلی نیست آره من دوستام رو دوست دارم شما هم یکی از دوستامی که باهاش صحبت میکنم همون اندازه که دوستام رو دوست دارم شما رو هم دوست دارم
  + اوهوم
  + یعنی اینکه این رو بهش نشون دادم که تو دوست عادی منی من طرز فکر دیگه ای نسبت بهت ندارم
  + اوهوم
  + تو نمیتونی پاتو از این حریم جلوتر بزاری من بهت اجازه نمیدم
  + اوهوم حالا فکر میکنی که کسایی که مثل خودت مثلا تو محیطی بزرگ شدن که باز بوده مثلا رابطه داشتند با پسر خانوادشون با اینا ، اینا بهتر میتونن رابطه شون رو با جنس مخالف مدیریت کنند یا اینکه فرقی نمیکنه
  + نه صد در صد کسایی که رابطه داشته باشند تا کسایی که حرف زدن ببین نگاه کن فقط رابطه اش هم مهم نیست طرز صحبت کردن آدم باید بلد باشه چجوری حرف بزنه این مثلا همه حرف میزنند خب آدمی نیست که مگر اینکه طرف کر و لال باشه صحبت نکنه همه حرف میزنند ولی خب صحبت کردن داریم تا صحبت کردن آدم باید بدونه هرجا چجوری صحبت کنه کسی که به نظر من این مسئله بیشتر با جنس مخالف صحبت کرده باشه یاد میگیره که چجوری چه زمانی چی رو بگه چجوری بیانش کنه مهم اون نیست که چه کلمه ای رو میگی مهم اینه که چجوری بیانش داری میکنی
  + اوهوم
  + شاید مثلا تو یک جمله ای رو میگی با یک حالتی که طرف چیز خوبی برداشت میکنه ولی با یک حالت ممکنه طرف چیز بدی برداشت کنه مثلا مثل اینکه بگی نه من نمیتونم امروز باهات بیام معذرت میخوام این باعث میشه که خب طرف بگه خب آره کار داره بگه نه مثلا با تو جایی نمیام هردو یک معنی میده هردو یک معنی دارن ولی خب این طرز برخورد این طرز صحبت کردن ولی خب وقتی من بیشتر دایره ی افردای که باهاش سر و کار داشته باشم صحبت کرده باشم بیشتر باشه خب آداب معاشرتم بیشتره طرز صحبت کردنم صحبت کردن رو بیشتر یاد میگیرم بلدم چجوری حرف بزنم مثلا الان توی مکان اداری اگه برم میدونم با تو اداره چجوری صحبت کنم با استادم چجحوری صحبت کنم که نزدیکم یا با دوست نزدیکم چجوری صحبت کنم همه رو مامان بابای خودم دوست خودم نمیدونم که آدم به نظرمن این جور افراد با کسی رابطه دارند با جنس مخالفشون بیشتر رابطه داشتند این رو بهتر درک میکنند
  + اوهوم
  + تو زندگی هاشون هم موفق ترند چرا چونکه مثلا توی جامعه خب تو یک زنی وارد جامعه میشی چه ازدواج کنی چه نکنی حتی زمانی که ازدواج میکنی وارد رابطه که شدی خب تو جامعه الان شما همکلاسی هاتون ممکنه پسر باشن یا همکار هاتون ممکنه مرد باشن آقا باشن شماره ی شما رو داشته باشند به شما زنگ بزنند تماس بگیرند خب ببین شما جوری باهاشون رفتار میکنید که همسرتون میدونه طرف همکارته براش جا افتادس که تو میتونی در مرز همکار بودن نگه داری این توانایی رو داری ولی وقتی تو این رابطه رو نداشته باشی تو یک محیط بسته بزرگ شده باشی که فقط تنها کسی که باهاش رابطه داشتی صحبت کردی جنس مخالف فقط سلام علیک بوده با پسر عمه پسر عمو خانواده سلام علیک داشتی فقط شمارتو نداره مثلا تو با شوهرت مثلا نیم ساعت نشستی با یک جنس مخالف فقط شوهرت بوده که باهاش بحث کردی باهش صحبت کردی هیچ مردی دیگه ای نبوده و اون مرد نمیتونه به زنش اعتماد کنه زنش رو بفرسته تو یک محیطی که 6 تا مرد دیگه نشستند چون میدونه زنش نمیتونه صحبت کنه
  + اوهوم
  + چون میدونه زنش اون حیا و خجالت فکر میکنه حیائه ولی همچین چیزی نیست کسی که صحبت میکنه نمیشه گفت آدم بی حیاییه که ولی اون زن فکر میکنه که من اگه الان باهاش صحبت میکنم بهش رو ندم یا مثلا شوخی و خنده و اینا مثلا نباید باشه خب حریم حفظ کردم حیای خودم رو حفظ کردم در صورتی که خب این نیست اون مرد هم تو زندگی به زنش نمیتونه آنچنان اعتماد کنه که زیاد مثلا مرد دیگری رو توی زندگیش وارد کنه مثلا طرف راحت میگم مثلا طرف رفیق باز هم باشه رفیقاش بیان خونش برن خیلی پیش اومده زنه با رفیقای شوهرش رابطه بر قرار کرده کسی بوده خب با جنس مخالف دیگه ای رابطه نداشته به غیر از شوهرش که این اتفاق ها براش افتاده طرف دوتا اومده بگو بخند کرده دوتا اومده شوخی کرده نمیدونسته چجوری جلوی طرف رو بگیره
  + اوهوم
  + نمیدونسته چی برگرده بگه این باعث میشه خودش هم خب خوشش اومده رفته جلو و این اتفاق افتاده
  + اوهوم
  + پس این مسئله مهمه که آدم واقعا باید قبل از ازدواج قبل از رابطه داشتنش طرز برخورد کردن رو با یک جنس مخالف رو بدونه این خیلی تو زندگی آدم مثلا تاثیر میگذاره از نظر من تو اعتماد طرف مقابل خیلی تاثیر میگذاره
  + تو روحیه چی؟ مثلا اینکه شما با یک نفر به قول خودت میگی که مثلا یکی دوتا کلمه حرف زد مثلا این باعث میشه که فوری جذب بشه ولی میگی که کسی که مثلا براش عادیه یعنی اینکه روی جذب منظورم اینه که روی حس آدم هم تاثیر میگذاره ؟ یک نفر برای اولین بار برای تو خندیده تو مثلا دیگه نمیتونی جلو خودت رو بگیری؟
  + جلو خودت رو بگیری دقیقا این هم هست تاثیر داره ببین مثلا خب ببین روابطی که با جنس مخالف داره خیلی فرق میکنه آدم با روابطی که با یک آدمی مثل خودش یه دختر داره تو وقتی مثلا برای اولین بار با یک پسر صحبت میکنی میخندی خب چون پسرا خیلی جنبه ی فان دارند خیلی جنبه ی شوخی دارند خیلی حرف ها رو هم به شوخی میزنند امکان داره یک دختر اون رو به جدی بگیره دختر ها یک اخلاقی هم که دارند سریع رویا میسازند تو ذهن خودشون سریع تو ذهن خودشون داستان سرایی میکنند خودشون رو تصور میکنند آینده ی خیلی خوب و روشن با طرف مقابل وقتی خب تو برای اولین بار ببینی یک پسری داره باهات میگه میخنده اون حس تو وجودت صد در صد به وجود میاد که یک حس خیلی زیبا نسبت نمیگم علاقه نمیگم دوست داشتن یه حس خیلی خوب که ممکنه بعد از دو بار دیدنش علاقه مند بشی بهش ممکنه واقعا عاشقش بشی که خودت هم نتونی این مسئله رو کنترل کنی حتی اگه طرف جدی هم باهات برخورد کرده باشه ولی چون برای اولین بار این طرف وارد زندگیت شده ممکنه این اتفاق پیش بیاد
  + اوهوم
  + خیلی کم میشه دختری بتونه خودش رو کنترل کنه و این حس رو نداشته باشه و بعدش شکستی نداشته باشه و خیلی کم پیش میاد اگه دختر این حس رو داشته باشه آقا پسر هم بفهمه این حس رو ازش سوء استفاده ی ابزاری نکنه سوء استفاده نکنه مخصوصا تو مملکت ما مخصوصا تو جامعه ی الان ما خیلی کم پیش میاد طرف پسره از خودش یک سطح شعوری داشته باشه که بگه آره بفهمه که اون دختر تو اولین پسری بودی که من باهاش گفتم خندیدم
  + اوهوم
  + خب این حسی که دارم نسبت به تو حس پاکیه خیلی کم پیش میاد پسر همچین چیزی رو بفهمه میگه خب دختره که از من خوشش اومده خب منم میرم ازش استفاده ام رو میکنم خودش میخواد چرا من نخوام
  + اوهوم
  + یه همچین چیزیه بنابراین کسی که نتیجه گیری: کسی که رابطه داشته باشه صحبت کرده باشه در حد دوستی نه در حدی که خیلی چیز باشه یا هر ساعت با یکی باشه نه در حد دوستی رابطه داشته باشه صحبت کرده باشه بگو بخند خب اون آدم میدونه که وقتی یکی داره باهاش صحبت میکنه حتما نظری بهت نداره وقتی بهت میخنده حتما نظری بهت نداره حتما یک حس خاصی نسبت بهش نداره شاید امکان داره یک حس خیلی عادی باشه
  + .... چقدر درمورد چه برداشت کلی ای داری از مردا یعنی حس جنسی مرد با زن فکر میکنی چه فرقی داره ؟
  + من خیلی درمورد این مسئله کتاب و اینها خوندم واقعا کنجکاو بودم که بدونم مقاله ها توی اینترنت هم خیلی مقاله درموردش میخوندم این رو میدونم که آقایون میل بیشتری نسبت به خانوم ها ندارن یعنی خانوم ها خیلی بیشتر این مسئله توشون وجود داره که خیلی ادم هایی که میلشون بیشتره تو این موضوع بعد از اولین ارتباط بعد از اولین رابطه شاید آقایون قبل از اولین رابطه خیلی حس بیشتری داشته باشند خیلی بیشتر دلشون بخواد ولی بعد از این موضوع خانوم ها خیلی بیشتر همچین موضوعی براشون اتفاق می افته با اینکه خودم ازدواج نکردم ولی درموردش خیلی کتاب های مختلف خوندم
  + اوهوم
  + یا مثلا مقاله های مختلف خوندم یا تو تلگرام موارد مختلفی تو کانال دیدم خب کنجکاو شدم بدونم موضوع چیه اصلا طرف مقابل مثلا دو فردای دیگه من بخوام ازدواج کنم طرفم کیه چه حسی داره چجوریه چون مرد ها رو میگن همه شبیه همن من واقعا این رو قبول دارم همشون حالت بچگونه طور دارند رفتار هرچقدر هم که بزرگ باشند همون رفتار بچگونه ی خودشون رو باز دارند حفظ میکنند اون حالت نیاز به یک مادر دارند تو کل عمرشون که اگر حتی اگه طرف ازدواج کنه زن خودش رو خب بعضی موقع ها به عنوان مادر خودش میبینه
  + اوهوم
  + به عنوان یک حمایتگر میدونه و اینکه میگم قبل از ازدواج قبل از اولین رابطه احساس میکنم مرد ها خیلی بیشتر این مسئله رو میخوان و بعد از رابطه خانوم ها و اینکه آقایون میتونن تا یک حدی خودشون رو کنترل کنند از یک حدی که میگذره احساس میکنم خود خانوم این مسئله رو مقصره اگه خانوم خودش رو حفظ کنه آقا اونقدر تو مسائل هم خب استثناء هم داره که طرف مریض جنسی باشه خیلی هم تو ایران زیاده این مسئله خیلی ها هستند که مریض جنسی اند و نتونه خودش رو کنترل کنه بدون اینکه خانوم خودش بخواد مثلا این مسئله پیش بیاد مثلا به خانوم تجاوز کنه و این حرفا ولی خب احساس میکنم خانوم ها تو هر جایی که بگی میتونن قطع کنند تو اوج مثلا لذتشون هم باشه میتونن قطع کنند
  + اوهوم
  + میتونن تموم کنند بکشند کنار ولی آقایون نه نمیتونن اینجوری باشند
  + اوهوم
  + آقایون حتما یه اندازه ای که حتما کامل باید نیازشون بر طرف بشه تا بتونن کنار برن
  + اوهوم خب خانوم ها هم اگر بر انگیخته شده باشند تا اون حد معمولی فکر میکنم این مقاومتشون خیلی کم میشه
  + ولی میتونن باز کنار بکشند
  + اوهوم
  + ولی اندازه ای دارند که بتونند باز خودشون رو کنار بکشند به خطر اذیت کردن طرف مقابلشون هم که شده میتونن خودشون رو کنار بکشند
  + اوهوم
  + اون حس جنگجو طلبی خانوم ها خیلی بیشتره آقایون معمولا خلع سلاح میشن تو اینجور مواقع
  + آها
  + خانوم ها این رو سلاح زندگی خودشون میدونند ولی در صورتی که اصلا همچین چیزی غلطه ولی خب بیشتر خانوم ها شاید همه ی خانوم ها همچین چیزی رو یک بار تو زندگیشون به عنوان سلاح استفاده کرده باشند
  + خخخ آها جالبه برام این رو که همه رو از خونده ها و نوشته ها نمیگی
  + نه
  + تجربه ی چیزتم هست
  + تجربه ای که مثلا آره دیدم مثلا تو فامیل دیدم تو ببین من آدمی نبودم که تا چند وقت پیش اصلا با هیچ پسری تو هیچ رابطه ای نبودم یعنی هیچ کس نبود اون قدر اندازه ی چون بحث باز شد مثلا دارم این موضوع رو میگم چون هیچ کسی نبود که اونقدری مثلا بهش اعتماد کنم که آره بگم بخندم بابا بهش بگم آره شاید یکم کوچولو درمورد آینده ام با این دارم فکر میکنم اصلا خودم رو در حدشون نمیدونم ببین اصلا نمیدونم این حس کمال طلبی که من دارم خودم رو در حد ازدواج با یک مردی که هنوز حتی نمیتونه شلوارشو بالا بکشه نمیدیدم
  + آره
  + دوست ندارم طرف تو نگاه اول با آدم پسر خاله بشه این خیلی این مسئله برام مهمه که طرف حتی طرز حرف زدن هم مثل خودم بلد باشه اینجوری صحبت کنه مثلا تو یک مکان عمومی چجوری بتونه با یک خانوم صحبت کنه این مسئله برام خیلی مهمه نمیدیدم پسری که همچین چیزی رو داشته باشه ولی خب به مرور زمان خب کسی رو دیدم ، دیدم نه آدم هایی هم پیدا میشن که اینجوری باشند بتونند مثل من باشند
  + آره
  + این مسئله خب یه مدت میگم با یکی صحبت میکنم
  + اوهوم
  + خب میفهمم که نه واقعا منم میتونم فکر میکردم اصلا آدمی نیستم که اصلا تو فکر ازدواج باشم به ازدواج اصلا فکر کنم ، فکر میکنم خب کل عمرمو تنها زندگی میکنم شاید نیازم رو بر طرف میکردم این مسئله اصلا واسم یک چیز عادیه ولی آدمی نبودم که مثلا بشینم بهش فکر کنم بگم آره من حتما وقتم رو میزارم رو این که خودم و کار و زندگیم رو بی خیال میشم ازدواج میکنم بچه داری میکنم میرم کهنه میشورم نمیدونم فردا شام قرمه سبزی درست میکنم اصلا اینجوری فکر نمیکنم در مورد آینده ام آدمی ام که خب دوست دارم من از شوهرم یک شخصیت جدا از کسی که حالا نمیگم شوهرم هرکسی که باهاش زندگی میکنم همسرم چون شوهر خیلی کلمه ی بدیه احساس میکنم یک آقا بالاسر ، بالاسرته
  + اوهوم
  + دوست نداشتم دنبال آقا بالاسر نبودم دنبال کسی بودم که واقعا تو زندگیم میخواد شریکم باشه
  + اوهوم
  + نمیخواد آقا نباشه حتما آدم به یک مرد برای خوشبخت شدن نیاز نداره ولی خب وقتی با یکی آشنا شدم دیدم نه یه حس قشنگی هم میتونه باشه این وسط
  + اوهوم
  + یک چیزی که دور از رابطه ی جنسی باشه ولی قشنگ باشه ولی یک چیزی باشه که باعث میشه مثلا وقتی بهش فکر میکنی یک ذره مثلا دلت قلقلک بیاد یک ذره مثلا تو فکر بری تو خونه مثلا داری میشینی فکر میکنی مثلا بری تو فکر اون و این حرفا یک حس قشنگ الان فکر میکنم که همه چیز تو رابطه هست کل رابطه ی عاشقانه آخرش به این خلاصه میشه همه ی روابط اینجوریه
  + آره
  + ولی خب میشه توش چیزای دیگه ای هم پیدا کرد یک چیزی های ریز قشنگتری میشه توش پیدا کرد شاید اهمیتش خیلی بیشتر باشه
  + اوهوم
  + خیلی بهتر اهمیت داشته باشه و سوالتون چی بود ؟
  + از اونجا رسیدیم به اینکه میگفتی بعضی خانوم ها میتونن مقاومت کنند از این به عنوان یک سلاح استفاده کنند
  + سلاح استفاده کنند آره و این میگم که همه ی خانوم ها این کار رو انجام دادن دیگه یک بار تو زندگیشون هم که شده انجام دادن ولی خب کلا بحثم اصلا یادم رفت چی بود
  + اوهوم
  + خب شما یک سوال دیگه بپرسید
  + خب حالا مثلا میگید که بالاخره پیش میاد آدم مثلا با جنس مخالف که حرف میزنه به قول تو یک علاقه ی خاصی بینشون هست و اینا چیز های قشنگی هست و اینها ولی باید از نظر جسمی هم
  + ولی آدم باید یکی مثل خودش رو پیدا کنه از نظر جسمی هم آره ولی خب یک وقت هایی آدم راحت تر میتونه صحبت کنه آدم باید یکی مثل خودش رو پیدا کنه
  + اوهوم
  + آدم وقتی یکی مثل خودش رو پیدا میکنه واقعا احساس میکنه که ازش خوشش میاد
  + اوهوم
  + احساس میکنه که نه بابا یکی هم هست بتونه مثل من برخورد کنه
  + اوهوم
  + میگم من تا چند مدت پیش اصلا هنوز هم که هنوزه جوری رفتار میکنم که همکلاسی پسرم راحت برمیگرده به من تو روی من بر میگرده میگه خانوم تقوی شما فقط چهره ات خیلی مهربونه خیلی خشنی خب ولی مثلا در این حد ، حد رو حفظ میکنم نمیزارم کسی پیشرفت کنه ولی مثلا به اونی که اجازه دادم احساس میکنم خودم شاید کارم اشتباه باشه شاید خانواده ام ندونن این مسئله برام عذاب آوره به خاطر اینکه هیچ رابطه ای در حد آنچنانی ندارم که بخوان خانواده ام بدونن در حد آشنایی که دوست دارم طرف مقابل ولی برای اولین بار این حس تو وجودم به وجود اومده که در حد آشنایی هم به یکی اجازه بدم که به خانواده ام دروغ بگم ولی در حد آشنایی رو با یکی داشته باشم با اون طرف داشته باشم
  + اوهوم
  + میگم این حس باید یکی مثل خودت رو پیدا کنی آدم ببین میبینی یکی تا آخر عمرش نمیتونه همچین آدمی رو پیدا کنه یکی میبینی یک زمانی میرسه که پیدا میکنه شاید مثلا اون هم که من پیدا کردم شاید فکر نکنه آدمی باشم که من مثل اون باشم ولی من از شخصیت اون خوشم اومده از مثلا طرز برخوردش که مثلا از اینایی نیست که پسر خاله بشه
  + اوهوم
  + آدم سریع یا از اینایی نیست که خشک و جدی باشه یا مثلا از اونجور آدمایی که من خوشم نمیاد طرف مقابلم دوست دارم معاشرتی باشه با همه صحبت کنه ولی نه با همه ی خاونم ها بگه بخنده نمیدونم به همه رو بده من خوشم نمیاد از این مسئله دوست ندارم همچین اتفاقی به وجود بیاد همچین آدمی مثلا سمت من بیاد
  + آره
  + یا بیاد اصلا قبول نمیکنم مثلا همچین کسی که مثلا پیدا کردم که اینجور مسائل رو رعایت میکنه خب اون باعث میشه منم نسبت به اینکه رویا سازی بکنم تو ذهنم خب اتفاق افتاده منم یه دخترم یک آدمم این چیزیه که تو جنسیتم اصلا هست اصلا باید اتفاق بیفته نیفته یک مشکلی این وسط دارم میگم من حتی آدمی بودم که انقدر به ازدواجم فکر نمیکردم چون آدمی نیستم که بخوام یکی بخواد من رو محدود کنه بدم میاد مثلا تو خونه پدر من به من بگه چادر بگیر نمیگیرم بگه ماندانا امشب باید این غذا حالا غذا خوردن نه مثلا حق نداری با دوستت یه جا بری شاید نرم ولی این برام خیلی گرون تموم میشه شاید یک هفته باهاش حرف نزنم به خاطر اینکه به من گفته حق نداری با اون فلان این کلمه ی دستوری رو بدم میاد اینکه یکی یه چیز رو به من تحمیل کنه بدم میاد برای همچین همش فکر میکردم شاید هرگز ازدواج نکنم ولی اولین بار تو زندگیم اتفاق افتاد که مثلا فکر میکردم که آره اگه فلانی مثلا بیاد شاید مثلا با این یکی را بیام شاید مثلا با این یکی چیز کنم خودمم دلم بخواد شاید دلم بخواد که اون جلو بیاد
  + اوهوم
  + بعضی اوقات مثلا شاید نتونم پیش خودم اعتراف کنم یا اعتراف کنم
  + آره
  + خب آدم غرور داره دیگه خیلی چیزها رو نمیتونه اعتراف کنه حتی پیش خودش ولی خب واقعیت اینه که شاید دلت میخواد که همچین اتفاقایی بیفته من خب بعضی اوقات با خودم درگیر میشم میگم آره غلط کردی مثلا دوست نداری فلانی بیاد زنگ بزنه ولی نمیدونم اصلا دوست ندارم با خودم خود درگیری به وجود میارم یه درصدی واقعا همچین چیزی رو میخوام که آره مثلا طرف زنگ بزنه ولی غرورم به خودم اجازه نمیده که من بهش پیام بدم
  + اوهوم
  + یا من بهش زنگ بزنم یعنی این اتفاق بیفته این مسائل هم هست ببین نمیشه گفت همه ی روابط دختر پسر بده آدم باید جلوش رو بگیره ولی روابط قشنگ هم هست ولی باید آدم خودش مواظب باشه
  + پیدا کنه و ...
  + خودش باید پیدا کنه خودش باید مواظب باشه که اون رابطه ی قشنگ رو قشنگ حفظ کنه رفتار خود آدم جواب گوی این مسئله است جچوری مثلا من با طرف مقابلم برخورد داشته باشم نه زیاد باید مثل مامانش باهاش رفتار کنم نه زیادم نباید مثل دخترایی رفتار کنم که از من زده بشه بگه وای این دختره آدمی که مثلا به همه پا میده با همه لابی داره معذرت میخوام این حرف رو میزنم با پونصد تا پسر تو دانشگاهشونه با پونصد تا پسر لابی داره نباید همچین حسی رو به اون بدم
  + اوهوم
  + باید یک حسی باشه که آره این دختره دختر متمایز از دخترای دیگه است که مثلا منی که خشک و جدی با اون و بقیه رفتار میکردم الان این طرف به دلم نشسته از این خوشم اومده به این دلیل مثلا موقعی که میخوام حمایتم میکنه موقعی که میخوام واسم لوس بازی در میاره موقعی که میخوام مثلا من واسش لوس بازی در بیارم نازمو میخره چون تو رابطه همه ی این چیزا هست دیگه کسی که ازدواج میکنه این چیزها رو میدونه مردها بعضی اوقات بچه میشن آدم باید واقعا نازشونو بخره بعضی اوقات میبینی که نه دوست دارن تو واسشون اون حالت بچگونه داشته باشی
  + اوهوم
  + اونا حس پدرون بهشون دست بده آدم این ها رو باید به موقعش انجام بده یا مثلا اون رابطه ی قشنگش رو حفظ کنه خیلی روابط بین دختر پسرا بوده که قشنگ بوده ولی از بین رفته
  + به خاطر چی؟
  + به خاطر طرز رفتارشون طرز برخوردشون اینکه میگم چیزی که میخواستند رو رک و راست نگفتند
  + اوهوم
  + باعث طرز برداشت بد شده مثلا اگه من دوست ندارم تو عکسم رو داشته باشی خب رک و راست میگم فلانی من دوست ندارم یهویی عکس بدم خوشم نمیاد از این مسئله که تو یهویی من رو ببینی شاید تو شرایط بدی باشم اصلا دوست ندارم
  + اوهوم
  + ولی خب هر زمان هر عکسی خواستی بهت میدم عکس های دیگه ام رو یا اصلا دوست ندارم تو عکس من رو تو گوشیت داشته باشی این رو میتونی راحت برگردی به پسره بگی نیازی نیست اون رو ناراحت کنی شاید پسره کنار بیاد شاید هم کنار نیاد آقا کسی که با این مسئله کنار نیاد خب تو هم نمیخواد
  + اوهوم خب مثلا چرا باید عکس تو خودت دوست نداری که عکست رو داشته باشند ؟
  + نه چرا ببین من وقتی به این طرفم اعتماد کردم دارم باهاش صحبت میکنم شماره تلفنم رو داره
  + اوهوم
  + نمیدونم خیلی شبا میشینم باهاش چت میکنم یا مثلا باهاش چیز میکنم خب عکس داشتن من به نظر من اصلا چیزای خیلی عادی ایه
  + اوهوم
  + اینکه از من عکس داشته باشه ، از من نداشته باشه از کی داشته باشه ؟ از دخترای دیگه داشته باشه خب باید عکس من تو گوشیش باشه
  + اوهوم
  + یا عکس اون تو گوشی من باشه اصلا این یک مسئله ایه که باید اتفاق بیفته از نظر من عادیه ولی خب امکان داره یک دختر با خیلی از پسرا خیلی حرفای پیشرفته تری هم بزنه ولی براش عادی نباشه که پسره عکسش رو داشته باشه
  + اوهوم
  + یا عکسش رو پروفایلش باشه از نظر من پروفایل رو گوشی یه چیزیه که باید عکس خودت روش باشه معمولا
  + آره
  + ولی خب دخترا رو میبینی نمیزارن خب طرف رو تو که داری تو خیابون میبینی اینجوری رو پروفایلت ببینه بده؟
  + اوهوم
  + این مسئله خب خیلی چیزه یک سری هم میگم دوست براشون فرقی نمیکنه یکی مثل من ، منکه بهش اجازه دادم باهام صحبت کنه من که بهش اجازه دادم خیلی مسائل خصوصی من رو بدونه خیلی حرفای خصوصی بزنه ولی...
  + یه نفر: کلاس دارین ؟
  + نه داریم
  + .....
  + خب میگم منکه بهش اجازه دادم عکسم رو داشته باشه چه مشکلی میخواد به وجود بیاره؟ هیچ از نظر من مشکلی نداره من تا این حد بهش اعتماد کردم خب این اندازه اعتماده دیگه فکر کن مثلا با عکس من میخواد چیکار کنه مگه؟ اینهمه عکس تو فضای مجازی
  + درسته خب حالا مثلا به یک جاهایی رسیدین که در مورد چیزهای مثلا مسائل جنسی هم باهم حرف زده باشین؟
  + نه ما فعلا خیلی رسمی باهم صحبت میکنیم
  + میخوای گوشیتو بزنی تو شارژ؟
  + یه نفر: آره بزن تو شارژ.....
  + آره ولی ما خیلی رسمی باهم دیگه صحبت میکنیم نه در اون حد نه پیشروی نکردیم که بخوایم درمورد اونجور مسائل باهم صحبت کنیم اصلا زیاد سمت اونجور مسائل نمیریم که بحثش وسط بیاد بیشتر خب چون اونم شاغله بیشتر وقت نداره منم خب دانشجو ام درس میخونم و اینا شب ها که اصلا نمیتونیم صحبت کنیم خب بنده خدا میگیره منکه هی اصرار میکنم بگیر بخواب بگیر بخواب خب به خاطر همین مسئله دوست ندارم اذیتش کنم یا مزاحمش باشم
  + آره
  + که فرداش کسل از خواب بیدار بشه بعد یه زمانی برگرده بگه آره دلیل اینکه یک زمانی من امروز نمیتونم کارم رو انجام بدم دیشب با فلانی حرف زدم و اینا
  + آره
  + دوست ندارم مقصر من رو مقصر چیزی بدونه برای همین رعایت میکنیم زیاد هم آنچنان خیلی چیز نیستش که بگیم خیلی باهم صحبت کنیم و اینا من میگم در طول روز صحبت میکنیم صحبت های عادی چه خبر چیکار کردی چیکار نکردی ؟ اینجور حرفا میگم تنها کسی هم هست که بهش اجازه دادم باهام حتی صحبت های عادی هم با من انجام بده
  + (خنده)
  + خیلی خب، من فکر میکنم دیگه همه چیزایی که من تو ذهنم بود رو ...
  + پرسیدین
  + پرسیدم آره آها یه خورده میخواستم درمورد چیز صحبت کنم درمورد محیط شهری مثلا تو از کجا ها برای اوقات فراقتت استفاده میکنی؟
  + معمولا ببین من خودم علاقه خیلی زیادی به کتاب دارم معمولا من رو ول میکنن میرم کتابخونه نمیرم چون کتابخونه خیلی کتاب هاش ناقصه کتابفروشی میرم
  + اوهوم
  + معمولا برای تفریحم میرم کتابفروشی ها اگه جایی نداشت مثلا آدمی نیستم که مثلا پارک و اینجور جاها برم
  + اوهوم
  + خوشم نمیاد از پارک رفتن و نمیدونم اینور اونور رفتن و اینها زیاد با بیرون خوش نمیگذرونم معمولا تو خونه وقتم رو پر میکنم علاقه ی خیلی زیادی به مسائل هنری دارم مثل نقاشی نمیدونم گلدوزی نمیدونم فرش بافی و اینارا خیلی دوست دارم دنبال میکنم
  + اوهوم
  + زمانی که بیکار باشم تو خونه باشم دنبال اینجور کارها میرم
  + آها
  + مثلا نقاشی میکنم یه موقع میبینی حوصله اش رو ندارم فیلم دیدن رو هم خیلی دوست دارم تلویزیون نگاه کنم ولی مثلا ما ماهواره داریم مامانم خیلی راحت شبکه های دیگه رو نگاه میکنه مثلا GEM و اینا رو نگاه میکنه نمیدونم میگن بده مثلا به نظر من خب بد نیست آدم باید ببینه دیگه فیلمه یه چیزیه که واقعا اتفاق می افته مثلا دیدنش بده انجام دادنش بد نیست؟ خیلی چیزها تو ایران هم اتفاق میفته ازش فیلم بسازن که خیلی اصلا یک سریال هزار و یک شب بدتر میشه ولی خب کلا میگم فیلم هم میبینم ولی نه فیلم اونجوری مثلا فیلم مستند خیلی علاقه دارم میشینم وقت های بیکاریم رو اون ها رو نگاه میکنم باعث میشه که سطح اطلاعات عمومیم رو ببرم بالا
  + اوهوم
  + تو خانواده خیلی از مسائل این باعث شده تو خیلی از مسائل مختلف یک سر رشته ی کوچولو داشته باشم مثلا بدونم یک نفر داره درمورد آناتومی بدن حرف میزنه آناتومی بدن اصلا چیه
  + اوهوم
  + یا مثلا داره درمورد دلفین حرف میزنه اصلا دلفین چیه یا مثلا داره درمورد فیزیک حرف میزنه فیزیک چیه
  + آره
  + این مسئله پایه
  + همه ی مستندهای تو هر زمینه ای نگاه میکنی؟
  + تو هر زمینه ای نگاه میکنم چون واقعا علاقه دارم ببینم یا مثلا فیلم های حالت اکشن طور اینجور چیز ها را نگاه میکنم
  + اوهوم
  + یا مثلا کتاب خیلی میخونم چون علاقه دارم هر کتابی رو نمیخونم مثلا میبینی یک کتاب رو 40 صفحه اش رو خوندم میندازم کنار حوصله ام نمیکشه بخونم نه اینکه بگم خیلی کتاب خونم کتاب رو تا تهش تموم میکنم نه به دلم بشینه تا تهش هم پنج دفعه همون کتاب رو بخونم تو طول هفته ولی تو یک ماه شاید من یک کتاب رو پنج دفعه همون کتاب رو بخونم ولی ممکنه یک کتاب رو دو صفحه اش رو بخونم بندازم کنار اصلا سراغش نرم بخرم ولی دوصفحه اش رو بخونم بزارم کنار حوصله ام نکشه و اینا
  + با بچه ها بیرون هم میرید ؟
  + با دوستام بعضی اوقات اون ها هماهنگ میکنن خیلی زیاد نه مثلا در طول کجا میریم مثلا بیرون رفتن ما امامزاده هاست و اینجور جاهاست زیاد جاهای چیز نمیریم یا مثلا یک دفعه میبینی دوستام بخوان برن پارک مثلا منم برم باهاشون بیام تنها هیچ موقع راه نمی افتم برم پارک قدم بزنم
  + اوهوم
  + از اینجور فازها ندارم که بگم مثلا آره قدم بزنم حس عاشقی و شاعرانه و اینا ندارم زیاد
  + با پسرا هم هست یا نه؟ مثلا گروه اونجوری دارین که مثلا پسر و دختر باشه باهم برید یه جایی؟
  + آره داریم مثلا بیشتر موقع ها ما میریم چیز میز میخوریم
  + اوهوم
  + علاقه به خوردن زیاد داریم
  + نزدیکای دانشگاه؟
  + نزدیک های دانشگاه مثلا جای دور از دانشگاه نمیریم مثلا پایین دانشگاه میریم وایمیسیم مثلا بستنی میخوریم یا رستوران پایین دانشگاه
  + اوهوم
  + یا توی سلف بیرون رفتن که مثلا بگی آره ما از اینجا پاشیم بریم تهران نمیدونم من با سوار ماشین پسره بشم فلان جا نه همچین چیزی نه هرگز نه ندارم و اینکه تفریحاتم کلا توخونه ام
  + اوهوم
  + اگه کاری نداشته باشم از خونه بیرون نمیرم و اینا یعنی اینجوریه
  + پارک بانوان هم داره کرج؟
  + آره داره ولی من اصلا خوشم نمیاد نمیرم
  + چرا؟
  + چون تفکیک شخصیه تفکیکه دیگه
  + آها یک نوع چیز نژادیه اصلا به نظر من یک چیز مسخره ایه به خاطر اینکه یک زن روسریشو برداره مگه باید بره تو یک محیط بسته که روسریشو برداره ؟ خب این شخصیت منه این بدن منه من درموردش حق نظر دارم اجازه دارم که با بدنم چیکار کنم به کسی ربط نداره ببین از نظر من امر به معروف و نهی از منکر خیلی یک چیز مسخره ایه
  + اوهوم
  + یک اسم دیگه اش فضولی کردن تو کار دیگرونه کسی که اینجوری اومده بیرون اینجوری دوست داشته
  + اوهوم
  + کسی که دوست داره روسریشو برداره خب همون جا راحت میتونه تو پارک برداره یا اصلا نزاره
  + اوهوم
  + این هیچ اجباری از نظر من نداره این میگم مسائلیه که میگم فکر مردم رو بسته نگه داشتن که هرکسی کار خودش رو انجام بده و اینکه مردم فکرشون پی یک چیز دیگه باشه
  + خب حالا مثلا اینکه مثلا آدم چجوری بگرده چقدرش چیزه مثلا چقدرش براساس اینه که مثلا تو موقعی که میخوای راحت لباس بپوشی اونجوری که خودت دلت میخواد چه چیزهایی رو رعایت میکنی که دیگران رو تحریک نکنه
  + ببین نگاه کن من آدمی ام که کلا شاید برم کشور اروپایی مثل اونا لباس بپوشم ولی عرف جامعه رو احترام میگذارم ببین الان عرف جامعه ی من اینه که من باید حتی تا یک حدی لباسم باشه یه مانتویی باشه یا هر بلوزی چیزی تا یک حدی باشه شلوارم تا یک اندازه ای باشه یک چیزی روی سرم باشه که بقیه رو اذیت نکنم خب من آدمی ام که عرف جامعه رو رعایت میکنم شاید یکی دوست نداشته باشه عرف جامعه رو رعایت کنه دوست داشته باشه جور دیگه رفتار کنه کاری به کار من درمورد کسی اظهار نظر نمیکنم ولی ببین آدمی ام که تو لباس پوشیدن مردم خیلی نظر میدما چون خب خیلی ها نمیدونن چی رو با چی بپوشن به بدن خودشون از نظر من احترام نمیگذارند
  + مثلا از نظر سلیقه ای نظر میدی
  + آره نظر میدم ولی اینکه مثلا طرف چرا این رو پوشیده نظر نمیدم
  + اوهوم
  + چون این رو میدونم خب این شخصیتش بوده
  + نه ببین من اصلا کاری به این قضیه ی ارزشیش ندارم که مثلا چچی ولی میخوام بدونم که به نظر تو چی ها باعث میشه که مثلا مردهای شهر ما رو حالا درباره ی همه ی دنیا که حرف نمیزنیم درمورد این محیطی که الان هستیم چی ها باعث میشه که یک نفر دنبال آدم بیفته شاید جلب توجهش بشه تحریک بشه
  + ببین یک سری چیزها خب نشونه گذاریه مثلا آدم تو یک کلمه هم صحبت میکنه داره یک جمله ای رو مینویسه ممکنه توی اون جمله یک کلمه ی طلایی وجود داشته باشه یک کلمه ی کلیدی داشته باشیم
  + اوهوم
  + توی جامعه ی ماهم یک سری لباس هایی کلیدی اند
  + اوهوم
  + مثلا آدم که کت شلوار داره میپوشه تو خیابون قدم میزنه صد در صد تو اداره کار داره این با کت شلوارش نمیخواد بره تو پارک بشینه یا ورزش کنه که یا کسی که لباس ورزشی تنشه صد در صد میخواد بره ورزش کنه نمیخواد بره مکان اداری
  + آره
  + این نوع لباس یک نوع لباس کلیدیه ، وقتی یک شلوار پاره میپوشم موهامو توعه نمیدونم تا یک اندازه ای یا نمیدونم بلوز تنمه پیرهن تا بالای ناف تنمه اینم یک واژه ی کلیدیه که نشون میده من یک چراغ سبز دارم نشون میدم نسبت به یک خانومی که خیلی متشخص تر لباس پوشیده
  + اوهوم
  + خب من نمیگم طرف حتما باید حجابش رو رعایت کنه ببین معمولا آدم باید عرف یک جامعه رو رعایت کنه الان تو جامعه ی من این عرفه که من اینجوری باشم شاید دوسال دیگه تو جامعه ی من عرف اینجوریه که روسری هیچکی نباید سرش باشه اگه سرش باشه جلب توجه میشه خب من نمیزارم همچین چیزی رو سرم به خاطر اینکه جلب توجه نکنم شاید الان من برم تو کشور اروپایی راحت مثل اونها روسریمو بردارم اصلا هیچ برا من هیچ مسئله ای نیست چون من تو خانواده ی خودمون جلو پسرای فامیل مردای فامیل روسری نمیزاریم اصلا یه همچین چیزی نیست بین ما خیلی راحت میریم میاییم ولی کلا میگم تو جامعه ی ما عرف رو آدم باید رعایت کنه از لحاظ ... الان عرف اینه اینجوری آدم رفتار میکنه که نه جلب توجه زیاد خیلی دیگه بگیری ببندی برقه بندازی و اینا نه خیلی .... و پیرهن بالای ناف و اینا خب اینا میگم واژه های کلیدیه دیگه یه سری چیزا
  + در واقع همون نشونه گذاریه که اون زن چراغ سبز نشون داده
  + آره نشونه گذاریه دقیقا یه سری چیزاییه
  + ولی اینکه تو بگی که مثلا به خاطر این رژی که زده بود مرده تحریک شد
  + نه
  + وجود نداره ، مهم اونه که اون عرف باشه یا نباشه ببین نگاه کن میگم مرد هم دنبال هیچ وقت هیچ مردی منو ببینه که تحریک نمیشه این چیز چون من خب عرف رو رعایت کردم ولی وقتی یک مردی داره تو خیابون رد میشه یک ذره اون حس تو وجودش باشه خب بهش فکر کرده باشه اون وقت اینجا جلو تر میره پیرهن رو بالای ناف یک ناف خانوم میبینه یا پاچه ی بالای یک خانوم یا پای یک خانوم رو میبینه ممکنه این باعث تحریکش بشه یا یه رژ قرمزه روی لب یک خانومی رو میبینه این معلومه دیگه یه چیز مکانیسم بدنیشه اصلا یه همچین چیزایی اگه نباشه مریضه باید یه همچین چیزی تو وجودش باشه این باعث میشه که اون طرف تحریک بشه
  + اوهوم
  + پس آدم میگم خب اگه یک کلید واژه مهمه اون دختری که اینجوری اومده داره کلید واژه میده اون کلید واژه است توی یک خط اون کلید واژه است الان
  + اوهوم
  + برای اون مرد توی اون منظور
  + درسته پس ولی معتقدی که این یک چیز بدنیشه که بالاخره یک مردیه که مثلا اون
  + مکانیسم
  + چیز خارج از عرفه ولی درمورد زن ها چجوری تحریک میشن؟
  + درمورد زن ها از نظر من زن ها زمینه سازی نیاز دارن زن ها اونجوری نیستند که همون ثانیه تحریک بشن ممکنه اصلا ممکنه اصلا بترسه در بره طرف زنها زمینه سازی مثلا اگه من یه جمله خونده بودم یه چیزی خونده بودم که اگه یه آقایی میخواد با خانومش رابطه داشته باشه صبح باید از صبح خانومش رو آماده کنه یعنی هی پیام های عاشقانه بده هی صحبت درموردش بندازه از صبح طرفش رو آماده کنه که مثلا طرف شب رفت خونه این مسئله واسه زنش یک دفعه اتفاق نیفته
  + اوهوم
  + اتفاق نیفته که اون بترسه که هی پس بزنه و اینا خانوم ها باید زمینه سازی بشه اون طرفی هم که میبینی یک دفعه ای این اتفاق واسه اش افتاده اون زمینه سازی داشته از قبل یعنی هیچ موقع این اتفاق نمیفته که توی یک زنی این موضوع توش طغیان کنه ولی مرد ها اینجوری نیستند مرد ها ممکنه نیم ساعت پیش حالش خوب باشه یک دفعه یک چیزی رو ببینه یک دفعه طغیان کنه
  + .... خیلی هم چیز نیستند که بخوان خیلی اینجوری نیستند که بخوان خودشون فکرشون رو به این طرف خودشون با خودشون زمینه سازی کنن؟
  + چرا خیلی از خانوم ها هستند که همچین ببین مگه تو جامعه فقط نمیشه گفت مرد مقصره خیلی از مواقع خانوم مقصره
  + اوهوم
  + خب یک خانومی امکان داره با زمینه سازی فکری یه طرزی لباس بپوشه خودش واسه خودش زمینه سازی داشته باشه یه جوری لباس بپوشه بیاد خیابون که یک مردی مثلا یک حرفی بهش بزنه که یه اتفاقی بیفته
  + اوهوم آره
  + خیلی از خانوم ها مثلا اینجوریند من نمیگم فقط هیچ موقع تو هیچ جامعه ای فقط مرد که مقصر نیست خیلی از آقایون هستند آدم های درستی اند شاید یک کار خطایی تو زندگیشون انجام داده باشند که زنه مقصر باشه مثلا میبینی خیلی اتفاق میفته مثلا صیغه مثلا زنه صیغه ی طرف شده ، طرف زن داره زن و زندگیشو خیلی دوست داره ولی به خاطر اینکه تحریک شده میره این کار رو انجام میده میره یکی دیگه رو صیغه میکنه
  + اوهوم
  + میگم هیچ وقت به خودش اجازه نمیده با این زندگی میکرد با این زندگی تشکیل میداد با این بچه دار میشد با این زن ها ولی میره باهاش رابطه برقرار میکنه چون اون لحظه نیاز داره به این موضوع
  + اوهوم
  + متوجه میشین چی میگم؟ نمیگم مرده بده بعضی وقت ها زنها باعث این مسئله میشن
  + اوهوم
  + کار اشتباهی که زن انجام میده اون دید اشتباهی که زن میده
  + اوهوم
  + میگم چون بعد از اولین رابطه خیلی از زنها هستند که این مسئله رو پا پیش میزارن جلو اوج لذت چجوری بگم این احساس خواستن جنس مخالف تو زنها خیلی بیشتر میشه تا تو آقایون
  + اوهوم خب الان تو ، توی موقعیت شهر مسیر و جایی که خودت زندگی میکنی چقدر احساس نا امنی داری ؟ پیش میاد؟
  + ببین خیلی پیش میاد من مثلا الان تو محیطی زندگی میکنم که ساعت 8 شب که آفتاب غروب میکنه میترسم برم بیرون
  + اوهوم
  + بیرون منظور کجا مثلا سوار تاکسی بشم از اینجا مثلا از گوهر دشت پاشم برم کمال آباد خونه ی خودمون میترسم این مسیر رو ساعت 8 شب 9 شب برم دلهره دارم استرس دارم هی
  + اوهوم
  + ولی نمیترسم 8 شب تو خیابون تو خیابون خودمون مثلا قدم بزنم برم یه میوه بخرم بیارم
  + آها
  + این مسئله رو نمیترسم ولی خب میترسم حتی ساعت 12 شب تو کوچه ی خودمون هم بیام چون میدونم امکان داره خیلی اتفاق ها بیفته
  + اوهوم
  + میگن مال خودت رو سفت بچسب همسایه رو دزد نگیر قضیه همینه دیگه آدم باید خودش خودشو سفت بگیره که یک دفعه اتفاق افتاد خب منم مقصرم تو این وسط اگه به من تجاوزی بشه منم مقصر بودم فقط طرف مقابل مقصر نبوده شاید من یه کاری کردم شاید مثلا من تو یک محیطی رفتم که نباید میرفتم همیشه نمیشه گفت که...
  + مثلا توی کرج چه محیط هایی رو فکر میکنی که نمیشه ما خانوم ها بریم ؟
  + من هیچ جایی ببین نگاه کن محیط مثلا قهوه خونه از نظر من یک محیط کاملا مردونه است
  + اوهوم
  + رفتن خانوم ها درست نیست خانومی که وارد قهوه خونه میشه یک منظوری داره
  + اوهوم
  + یک پیش زمینه ای داشته با یکی رفته نمیدونم به نظر من جای درستی نیست که مثلا یک خانوم بره همون جوری که مثلا آرایشگاه زنونه جای درستی نیست که یک آقا بیاد
  + اوهوم
  + چون اینا دیگه تفکیک شده میدونی چی میگم؟ وقتی یک دختر پا میشه میره قهوه خونه خیلی جلوه ی بدی نشون میده
  + اوهوم
  + طرف مثلا نه اینکه قهوه خونه ی سر راهی مثلا میبینی چای خونه است سر راهه با ماشین میرن میزنن بغل رو تخت میشینن یه دیزی ای میخورند یه چایی ای میخورند
  + آره
  + اون مسئله ای نیست اون چیز بدی نیست ولی دیدین یک محیط بسته ای که به عنوان قهوه خونه است
  + آره
  + تو میری که اونجا قیلون بکشی چایی بخوری و صحبت کنی که معمولا مردا میرن آقایون میرن معمولا جایی نیست که همه ی خانوم ها برن اونجا بشینند صحبت کنند یا چیز کنند خب این یک جاییه که تفکیک شده برای آقایونه وقتی یک دختر میره خب دید بدی میده مثلا مثل اینکه قمار خونه توی کشور های خارجی وقتی یک زن میره توی قمار خونه بقیه چجوری دید بدی داره خب وقتی اینجوریه... تعریف شده برای یه آقاست دیگه فکر نمیکنم جایی باشه ... مثلا اسفود و بیلیارد یا مثلا چون جاهایی که آقایون بیشتر جا افتاده است یا بولینگ باشگاه که بیشتر آقایون جا افتاده است،
  + آره
  + یا مثلا یه خانوم میره یه .. مخصوصا بیلیارد
  + خب بیشتر باشگاه ها که چیزه زنونه مردونه جدا داره
  + آره درسته ولی خب یه چیزه بدنسازی
  + ولی بعضی چیزا
  + بعضی چیزها مثلا بولینگ و بیلیارد و اینا جدا نیست
  + بیشتر مردونه است
  + خانوم ها هم میتونن برن ولی از نظر من مناسب نیست
  + اوهوم
  + یعنی یه خانوم بره رو میز بیلیارد وایسه با شونصد تا پسر دور و ور بیلیارد بود اصلا یک جلوه ی بدی داره از نظر من
  + مگه اینکه با یک کسی بره چی؟
  + نه اصلا قبول ندارم من حتی قبول نمیکنم با یک کسی وارد قهوه خونه بشم حتی کسی همراه من باشه من باهاش برم تو قهوه خونه بشینم مثلا پنج تا دختر هم باشیم منم با اون پنج تا هرگز قبول نمیکنم وارد اون محیط بشم چون طرز نگاه مردم نشون دهنده ی فکرشونه آدم چهره ی آدم میفهمه تو کلش چه خبره
  + اوهوم
  + وقتی یه جوری نگاهت میکنه برا آدم یه حس بدی داره
  + اوهوم
  + اصلا چه اجازه ای طرف به خودش داده به من اونجوری نگاه کنه درمورد من قضاوت کنه منم جایی نمیرم که درموردم قضاوت بدی بشه
  + اوهوم خب درمورد وسایل نقلیه ی عمومی چی؟
  + وسایل نقلیه ی عمومی من معمولا از اتوبوس استفاده میکنم چون اتوبوس هم هزینه اش برای منه دانشجو خیلی بهتر به صرفه تر تموم میشه هم احساس میکنم دارم تو جامعه ام تو یک مسیر کمک میکنم خب من خودم الان پدرم ماشین داره خیلی راحت میتونم ماشین بابامو بردارم بیام برم چون صبح تا ظهر ماشین جلو در خونه پارکه من اگه برم بر هم دارم بابام چیزی نمیگه ،نمیگه دخترم چرا ماشینمو برداشتی ولی خب سعی میکنم که این کار رو نکنم هم دارم به جامعه ام کمک میکنم هم دارم به خودم هم دارم به پدر و مادرم کمک میکنم از لحاظ وضعیت اقتصادی
  + اوهوم
  + تاکسی نشستن هم بعضی وقتا آدم میبینی شرایطشو نداره تو اتوبوس بشینه بره بیاد چون دوست داره زودتر برسه بیاد بره خب وقتی سوار تاکسی میشی عقب که میشینی خیلی آقایون رعایت نمیکنند خیلی اوپن میشینند تو هی خودتو جمع میکنی اونا اصلا رعایت نمیکنند
  + اوهوم
  + مثلا اتفاق افتاده برا من ، من نشستم سوار تاکسی عقب نشستم آقاهه اومده وسط نشسته خانومش اونور نشسته
  + (خنده)
  + به جای اینکه خانومش رو بفرسته وسط خب این باعث میشه که من خودم رو جمع کنم هی شوهره خودشو باز کرده خب این خانوم مقصره باید می اومد کنار من می نشست که من هم راحت بشینم بنابراین برای پیشگیری از این مسائل اگه ببینم جلوی تاکسی جا نیست من حالا سوار تاکسی نمیشم یه جور برنامه ریزی میکنم که زود ساعتم جوری باشه که با اوتوبوس برسم
  + اوهوم
  + که امکانش برا من راحت تر باشه جاهایی که هستم برا من راحت تر باشه دوست ندارم من خودئم حفاظت میکنم سوار ماشین غریبه که نمیدونم غیر از تاکسی باشه مثلا طرف مسافرکشی میکنه بالای پراید که اصلا سوار نمیشم
  + آها
  + دست خودم نیست نمیتونم اعتماد کنم سوار بشم شاید طرفی که مثلا پرشیا داره مسافر کشی میکنه شاید نیاز داره شاید آدم بدی نباشه واقعا کارش یعنی من نمیتونم اعتماد کنم به عنوان یک دختر هم نمیتونم اعتماد کنم هم اینکه من زمانی که از یه پژو پارس پیاده میشم تو خیابون مثلا محله مون خب من الان 21 ساله اونجا زندگی میکنم همه اونجا جد و آباد من رو میدونن میشناسن بعد نمیگن دختره از یه پژو پارس پیاده شد
  + (خنده) آها
  + نمیگن تاکسی بوده که
  + آره
  + فکر مردم رو که آدم نمیتونه چیز کنه نمیگن تاکسی بوده میگن نمیدونیم فلانی با کی قرار داشت اورده رسوندتش
  + آها (خنده) آره
  + من اصلا قرار هم دارم اصلا نمیگم من رو تا چیز برسونه
  + (خنده)
  + والا نصفه ی راه پیاده میشیم میریم پی کار خودمون دیگه
  + خیله خب دیگه همین، پس احساس امنیت هم در این حد نمیکنی دیگه یعنی محله تون هم قضاوت ... دارند
  + قضاوت بد دارند معمولا این حرف به گوش پدر من برسه بابای من دفعه ی اول باور نمیکنه بار دوم نمیکنه شاید آش نخورده و دهن سوخته بشه مثلا من کاری نکردم ولی خب طرف دیده همچین برداشتی کرده که آره فلانی از پرشیا پیاده شد خب منم شاید یکی رو ببینم مثلا دختر عموم رو ببینم از پرشیا پیاده میشه میرم ازش میپرسم وای پریا طرف کی بود شاید ندیده قضاوتش کنم دست خودم نیست خب این یک چیزیه که تو ذات آدمه ندیده هم طرف رو قضاوت کنی ولی میگم آدم خودش محافظه کارانه خب پدر من بار اول باور نمیکنه بگه دخترمه اعتماد میکنم بار دوم بار سوم بار پنجم دیگه باور میکنه میاد من رو باز خواست میکنه فلانی فلان کس کی بود تو الان از ماشینش پیاده شدی
  + اوهوم
  + مثلا امروز از پژو پیاده شدی دیروز از فلان چیز پیاده شدی خب طرز فکرش نسبت به من عوض میشه اون اعتمادش از بین میره
  + آره خیله خب دستت درد نکنه
  + خواهش میکنم
  + فکر نمیکنم چیزی مونده باشه اگر هم به ذهنم رسید پیام میدم
  + تلگرام من ویس میدم یا وویس میگیرم یا تایپ میکنم ... میتونید تماس بگیرید منم هیچ مشکلی ندارم
  + آره باشه. ممنونم.

پایان